



نقد مشهورات



تحلیل و نقد نظریه تفسیر قرآن به قرآن

# دو ترجمه صحیح تفسیر قرآن

عبدالنبی مهدی



### چکیده:

تفسیر المیزان از مشهورترین کتاب‌های تفسیر در زمان معاصر است ولی موارد تأملی در آن وجود دارد که قابل اغماض نیست، به خصوص در مبنایی که مرحوم علامه طباطبایی اساس کار تفسیر خویش را بر آن قرار داده‌اند، یعنی اکتفا به قرآن در تفسیر و یا نظریه تفسیر قرآن به قرآن. ایشان معتقد است، چون خدای تعالی کتاب خویش را هدایت، نور، مبین و بیانگر هر چیز معرفی کرده، و نزول آن برای این بوده که بشر آن را بفهمد و درک کند، پس معنا ندارد که این قرآن نیازی به هدایت‌گر، روشن‌کننده و بیان‌کننده‌ای جز خود قرآن داشته باشد. آیات قرآن دلالت دارد - به منطوقش! - که آیات قرآن یکدیگر را تفسیر می‌کنند و بشر با بحث و تدبّر می‌تواند به معارف آن نایل شود. بر این باور است که توقف در آیات متشابه و اکتفا به روایات در تفسیر آن، بی‌ارزش دانستن عقل و ابطال حجّت آن است، و این معقول نیست چون اصل حجّت قرآن با عقل ثابت شده، پس چگونه می‌شود که در خود قرآن، عقل حجّت نباشد؟

ایشان به صراحت می‌گویند: خدا فقط دعوت به تدبّر در آیات قرآن کرده است و تدبّر برای رفع هر اختلافی که در قرآن به نظر رسد کافی است، و اصلاً معنا ندارد که در فهم معنای آیات، ما نیاز به کسی حتّی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم داشته باشیم! چون خدا به قرآن تحدّی کرده، پس بایستی همه انسان‌ها آن را بفهمند و درک کنند.

تنها استثنایی که در کلام ایشان یافت می‌شود این است که جزئیات احکام چیزی نیست که هر کس بتواند مستقلاً و بدون مراجعه به بیانات رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آن را از قرآن کریم استخراج کند، همچنانکه خود قرآن هم مردم را به آن جناب ارجاع داده... و همچنین جزئیات قصص و معارف از قبیل مسئله معاد.

این نوشتار در صدد نقد دیدگاه فوق است و به توضیح سر فصل‌های زیر می‌پردازد:  
الف: اکتفا کردن به قرآن در تفسیر ممکن نیست؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم هدایت امت و گمراه نشدن آنها را در صورتی تضمین فرموده که هم به قرآن و هم به عترت - هر دو - تمسک نمایند.

ب: ما در تفسیر قرآن نیازمند به مفسّر معصوم منصوب از جانب خداوند هستیم.  
ج: این نیاز منافاتی با حجّت عقل ندارد، چنانکه انکار قیاس و رأی در احکام فرعی، ابطال حجّت عقل نیست.

د: همچنین منافاتی با نور، هدایت و مبین بودن قرآن ندارد، چه در تفصیل احکام و قصص و معاد و چه غیر آن، زیرا استثنای نور، هدایت، مبین و... بودن قرآن معنا ندارد، حتّی در یک مورد.  
ه: آنچه در تدبّر قرآن وارد شده منافاتی با نهی از تتبع متشابهات ندارد. چون تدبّر مربوط به محکّمات است، و در متشابهات، ایمان و اعتقاد اجمالی به آن کافی است مگر اینکه بیان آن به دلیل معتبر از ائمه علیهم السلام به ما رسیده باشد که در این صورت تدبّر رواست.

البته ضروری است تذکر دهیم که اولاً: بحث در حجّت ظواهر قرآن نیست، ثانیاً: منکر این نیستیم که آیات قرآن - فی الجمله - مفسّر و بیانگر یکدیگر است، بلکه بحث فقط در این است که قرآن مستغنی از بیان عترت پیامبر علیهم السلام نیست و تدبّر در آن به تنهایی برای هدایت بشر کافی نیست و در فهم و تفسیر متشابهات قرآن، به غیر از بیان پیشوایان معصوم علیهم السلام نمی‌شود استناد کرد. ما نمی‌توانیم بفهمیم کدام آیه بیانگر کدام آیه است مگر آنکه از اهل بیت علیهم السلام یاد بگیریم، همچنین با وجود احتمال خلاف نمی‌شود به طور قطع گفت که مقصود خداوند از آیات قرآن چیست.

مطالب این مقاله در سه بخش تنظیم شده است:

**بخش اول،** در این بخش، با آثار و اخبار اثبات می‌کنیم که ظاهر بعضی از آیات قرآن مقصود خدای تعالی نبوده و حجّت قرآن مخصوص محکّمات است، و در آیات متشابه، ایمان اجمالی کافی است و پس از بیان علت وجود آیات متشابه در قرآن، گزیده‌ای از روایات وارده در نهی از تفسیر بدون علم و نیاز داشتن قرآن به بیان اهل بیت علیهم السلام در تفسیر را ذکر خواهیم کرد.

اکتفا کردن به قرآن در تفسیر ممکن نیست؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم هدایت امت و گمراه نشدن آنها را در صورتی تضمین فرموده که هم به قرآن و هم به عترت - هر دو - تمسک نمایند.

تفسیر المیزان از مشهورترین کتاب‌های تفسیر در زمان معاصر است ولی موارد تأملی در آن وجود دارد که قابل اغماض نیست، به خصوص در مبنایی که مرحوم علامه طباطبایی اساس کار تفسیر خویش را بر آن قرار داده‌اند، یعنی اکتفا به قرآن در تفسیر و یا نظریه تفسیر قرآن به قرآن.

امیرمؤمنان علیه السلام می‌فرماید: چه بسیار مطالب گمراه‌کننده که آن را با آیات قرآن زینت داده‌اند، چنانکه سکه تقلبی را با نقره پوشانده باشند! و هنگامی که آن حضرت ابن عباس را برای مناظره نزد خوارج فرستاد به او فرمود: با آیات قرآن با آنها احتجاج نکن، چون در آیات، احتمالات گوناگون راه دارد، لذا هیچ کدام نمی‌توانید دیگری را قانع کنید، پس به سنت استدلال کن که چاره‌ای از پذیرفتن آن نداشته باشند.

ما می‌دانیم که ظاهر بعضی از آیات قرآن مقصود خدای تعالی نبوده، و در برخی دیگر از آیات نیز احتمال می‌دهیم که مقصود چیزی غیر از ظاهر آن باشد، این مطلبی است که در بسیاری از روایات به آن اشاره شده است. آیا با وجود این احتمال، می‌توان به طور حتم و یقین در این موارد گفت که مقصود خدا چه بوده است؟!

**بخش دوم،** مربوط به ادله‌ای است که صاحب تفسیر المیزان بر استقلال قرآن در حجیت و بی‌نیاز بودن از تفسیر عترت علیهم السلام بدان استناد کرده، و سپس به نقد آن ادله می‌پردازیم.

**بخش سوم،** در اشکالاتی است که صاحب تفسیر المیزان بر منکرین استقلال قرآن نموده، و سپس به این اشکالات پاسخ خواهیم داد.<sup>۱</sup>

### نیاز به پیشوایان معصوم علیهم السلام در فهم قرآن

**سوء استفاده از آیات متشابه**  
بسیاری از فرقه‌های منحرف و مکاتب و مذاهب باطل، برای گمراه کردن مردم از آیات متشابه سوء استفاده کرده و بدین وسیله مطالب باطل خویش را ترویج داده‌اند و چنان این امر رائج و شایع است که نیازی به شاهد و دلیل ندارد.<sup>۲</sup>

امیرمؤمنان علیه السلام می‌فرماید: چه بسیار مطالب گمراه‌کننده که آن را با آیات قرآن زینت داده‌اند، چنانکه سکه تقلبی را با نقره پوشانده باشند! و هنگامی که آن حضرت ابن عباس را برای مناظره نزد خوارج فرستاد به او فرمود: با آیات قرآن با آنها احتجاج نکن، چون در آیات، احتمالات گوناگون راه دارد، لذا هیچ کدام نمی‌توانید دیگری را قانع کنید، پس به سنت استدلال کن که چاره‌ای از پذیرفتن آن نداشته باشند.<sup>۳</sup>

پس با اینکه قرآن نور و هدایت است، ولی برای گروهی جز زیان و خسران نیفزاید که "و لا یزیدُ الظالمینَ إلا خَساراً". و برای آنها "عمی" است نه هدایت.<sup>۴</sup>

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم به صراحت فرموده‌اند که محفوظ ماندن قرآن از این گونه تحریفات - که از آن به تحریف معنوی یاد می‌شود - فقط به واسطه اهل بیت علیهم السلام محقق می‌شود، آن حضرت فرمود: «خداوند تحریف تئذروها و غلو کنندگان در تنزیل کتاب خدا و نسبت‌های بی جای اهل باطل و تأویل گمراه‌کنندگان را به واسطه اوصیا و جانشینان من بر طرف خواهد کرد.»<sup>۵</sup>

سران سقیفه نیز از این نکته غافل نبودند و لذا از ابتدا در برابر آورنده قرآن ندای باطل: «حَسْبُنَا کِتَابُ اللَّهِ» سر دادند! و پس از روی کار آمدن، مردم را از تدوین سنت و بازگو کردن روایات پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم باز داشتند به این بهانه که «قرآن نبایستی با چیز دیگری خلط شود، مردم به اشتباه می‌افتند!» لذا فقط به تعلیم و تعلم قرآن بسنده نمودند.<sup>۶</sup> پس از آنها غاصبان دیگر نیز از موقعیت و سلطه خویش سوءاستفاده نموده و به صراحت از تفسیر و تبیین قرآن با روایات مأثور از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و اهل بیت علیهم السلام جلوگیری کردند.<sup>۷</sup>

بعدها پیروان مکتب خلفا و کسانی چون ابن تیمیه‌ها و ابن کثیرها و... در ادامه روش اسلاف و گذشتگان خویش نظریه‌ای ارائه دادند که بهترین راه تفسیر این است که با آیات قرآن به تفسیر آن پرداخته شود.<sup>۸</sup> این نظریه به نظریه «استقلال قرآن» معروف شد.

### مقصود نبودن ظاهر بعضی از آیات

ما می‌دانیم که ظاهر بعضی از آیات قرآن مقصود خدای تعالی نبوده، و در برخی دیگر از آیات نیز احتمال می‌دهیم که مقصود چیزی غیر از ظاهر آن باشد، این مطلبی است که در بسیاری از روایات به آن اشاره شده است. آیا با وجود این احتمال، می‌توان به طور حتم و یقین در این موارد گفت که مقصود خدا چه بوده است؟!

در روایتی از امام صادق از امیرمؤمنان علیهما السلام آمده است: در بعضی از آیات لفظ واحد استعمال شده ولی معنای جمع دارد، یا به عکس، لفظ جمع است ولی معنای واحد دارد. گاهی لفظ ماضی است ولی معنای مستقبل دارد. گاهی تأویل آیه در تنزیل آن است، و گاهی قبل یا بعد از تنزیل. گاه دنباله بعضی از آیات در سوره دیگری آمده است. یا در برخی از آیات، نیمی از آن نسخ شده و نیمی از آن به حال خود باقی گذاشته شده است. همچنین گروهی از آیات در لفظ مختلف ولی در معنا یکپاست، ولی گروه دیگری به عکس، در لفظ متفق و در معنا مختلف است. در بخشی از آیات، مخاطب، مقصود حقیقی نیست، گاهی خطاب به پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم است ولی



مقصود (واقعی) امت است. گاهی لفظ خاص است و معنایش عام و...

حضرت پس از تقسیم آیات به انواع و اقسام بسیاری که از صد قسم می‌گذرد، می‌فرماید: این دلیلی است واضح و روشن بر آنکه کلام خدای تعالی شباهتی به کلام بشر ندارد، چنانکه کارهای او با کار انسان‌ها متفاوت است. و به همین جهت - و امثال آن - هیچ کس نمی‌تواند به واقع تفسیر و تأویل کتاب خدا دسترسی پیدا کند مگر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و جانشینان او علیهم السلام.<sup>۱۰</sup>

در روایات متعدد و به خصوص در تفسیر بسیاری از آیات آمده است که قرآن به «إِيَّكَ» یعنی و اسمعی یا جارة» نازل شده است.<sup>۱۱</sup> این مثال در زبان عربی در جایی به کار می‌رود که خطاب متوجه کسی باشد، ولی مقصود او نباشد. اسحاق کندی که فیلسوف زمان خویش به شمار می‌رفت مشغول تألیف کتابی در تناقض آیات قرآن شد، امام حسن عسکری علیه‌السلام به یکی از شاگردان او فرمودند که با برخوردی خوب و مناسب و همراه با ملاحظت از او بپرس: آیا احتمال نمی‌دهی که مقصود خدا از کلامش غیر از آنچه باشد که تو گمان کرده‌ای؟! چه می‌دانی، شاید خدا معنایی اراده کرده و تو برداشت دیگری داشته‌ای؟! اسحاق کندی با شنیدن این سخن به فکر فرو رفته، آن را پذیرفت و سپس تمام آنچه را نوشته بود به آتش کشید.<sup>۱۲</sup>

در احادیث متعدد آمده است: چیزی دورتر به فکر بشر از تفسیر قرآن نیست.<sup>۱۳</sup> و در بعضی از روایات علت آن چنین بیان شده است که: چون اول آیه درباره چیزی نازل شده، وسط آن مربوط به امر دیگر، و آخرش در مورد مطلب دیگری است.<sup>۱۴</sup>

### اختلاف نظرات در آیات متشابه

مقصود خدای تعالی از بسیاری آیات برای ما روشن نیست و لذا مفسرین در بیان مراد از آن اختلاف کرده‌اند، هر کدام از آنها تلاش خود را برای درک آن به کار برده و برای فهم آن به آیاتی که آن را محکم می‌داند مراجعه نموده و به نتیجه‌ای می‌رسد، و دیگران با همین روش به نتایج دیگر می‌رسند، و هر کدام مدعی است که به واقع رسیده و دیگران را تخطئه می‌کند.

در این موارد، چرا با تدبیر اختلاف بر طرف نشد؟ آیا اختلاف، علامت مخفی ماندن حقیقت و روشن نبودن مطلب نیست؟ آیا نتیجه هدایت، نور و تبیان بودن قرآن، دعوت به نزاع و اختلاف و تشاجر است؟ یا اینکه همه اندیشمندی که با پای عقل و خرد در آیات غور کرده‌اند - با وجود اختلاف - بر حق و صواب هستند؟! یا اینکه ناچار بایستی پذیرفت، خدای تعالی برای فهم آیات متشابه مرجعی تعیین کرده است؟

حاصل آنکه، اختلاف مفسرین بهترین شاهد است بر آنکه آنها مقصود واقعی حق تعالی را نیافته‌اند و به ما می‌فهماند که هر چند قرآن بیانگر هر چیز و تبیان کل شیء است ولی این تبیین به واسطه قیّم و سرپرست قرآن محقق می‌شود، نه به خود قرآن.

### اختصاص حجیت به محکّمات

آیات از حیث محکم و متشابه بودن یکسان نیست، لذا همه علما در علم اصول و غیر آن، حجیت را مخصوص محکّمات و ظواهر آیات قرآن می‌دانند.

از امام هادی علیه‌السلام روایت شده که فرمود: چنین نیست که هر آیه متشابهی حجت باشد، مثل آیاتی که ما موریّم به آن اخذ کرده و از آن پیروی کنیم، چنانکه خدای تعالی می‌فرماید: "هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ".<sup>۱۵</sup>

پس آنچه از آیات و روایات در تدبیر قرآن، رجوع و تمسّک به آن، عرضه کردن اخبار و روایات بر آن و... وارد شده است، همه اختصاص به محکّمات دارد.

### کافی بودن ایمان اجمالی در آیات متشابه

نسبت به آیات متشابه، تنها وظیفه‌ای که ما داریم این است که به آن ایمان و اعتقاد (اجمالی) داشته باشیم مگر اینکه بیان آن به دلیل معتبر از پیشوایان معصوم علیهم السلام به ما رسیده باشد که در این صورت، چه در اعتقاد و چه در عمل، تمسّک به آن لازم است. اما تصوّر اینکه بر ما جایز یا لازم است خودمان در پرده برداشتن از آیات متشابه و رسیدن به مراد و مقصود از آن تلاش کنیم و یا از بقیه

اسحاق کندی که فیلسوف زمان خویش به شمار می‌رفت مشغول تألیف کتابی در تناقض آیات قرآن شد، امام حسن عسکری علیه‌السلام به یکی از شاگردان او فرمودند که با برخوردی خوب و مناسب و همراه با ملاحظت از او بپرس: آیا احتمال نمی‌دهی که مقصود خدا از کلامش غیر از آنچه باشد که تو گمان کرده‌ای؟! چه می‌دانی، شاید خدا معنایی اراده کرده و تو برداشت دیگری داشته‌ای؟! اسحاق کندی با شنیدن این سخن به فکر فرو رفته، آن را پذیرفت و سپس تمام آنچه را نوشته بود به آتش کشید.

به جان خویش سوگند یاد می‌کنم که اگر مردم پس از وفات پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم تسلیم ما خاندان شده و از ما پیروی نموده، و امور خویش را به ما واگذار کرده بودند، از برکات زمین و آسمان بهره‌مند می‌شدند.<sup>۲۳</sup>

نظیر این روایات در کتب عامه نیز آمده است. سیوطی از اعلام عامه نقل کرده که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم گروهی را مشاهده فرمود که درباره آیات قرآن به جرّ و بحث پرداخته بودند، حضرت در حالی که غضبناک بود فرمود: اَمّت‌های گذشته نیز به همین جهت گمراه شدند که بر (آنچه از) پیامبران علیهم السلام (شنیده بودند) اختلاف کردند، و مطالب کتاب آسمانی را به یکدیگر زدند (بین آن خلط نمودند). سپس فرمود: قرآن نازل نشده که آیات آن یکدیگر را تکذیب نماید، بلکه برای تصدیق یکدیگر نازل شده است، شما هر چه از آن را می‌دانید عمل کنید و آنچه بر شما مشتبه بود، کافی است به آن ایمان آورید.<sup>۲۴</sup>

و بنا بر روایت دیگر: آنچه که از قرآن می‌دانید بگویند و آنچه نمی‌دانید، علم آن را به عالِمش واگذارید.<sup>۲۵</sup>

### عَلَّتْ وجود آیات متشابه در قرآن

شاید این سؤال به ذهن شما خطور کند که چرا خدای تعالی همه آیات را یکسان نازل نکرده است؟ چرا در کتاب خویش آیاتی قرار داده که مردم از درک و فهم آن عاجز و ناتوان باشند؟ و بالاخره سرّ وجود آیات متشابه در قرآن چیست؟

در جواب گوییم: نظرات متفاوتی در این زمینه ارائه شده، ولی آنچه از اهل بیت علیهم السلام به ما رسیده، دلالت بر آن دارد که غرض خداوند از این کار آن بوده است که مردم مجبور شوند برای فهم این بخش از آیات به امامان معصوم علیهم السلام رجوع کنند. امام صادق علیه السلام فرمودند: مقصود خداوند از قرار دادن آیات متشابه در قرآن این بوده که مردم به در خانه او و راهی که تعیین کرده برسند و در طریق عبودیت و پذیرفتن کلام خدا از قوام و سرپرستان قرآن - که به دستور خود خدا سخن گویند - اطاعت کنند و در نیازهای خویش به آنها رجوع کنند نه اینکه خود به

آیات کمک بگیریم، توهمی بی‌جا است. از جمله اموری که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وآله وسلم در باره آن فرموده، پس از خویش بر اَمّت از آن خوف دارم این بوده که قرآن را تأویل بی‌جا کنند. سپس راه نجات از این مشکل را چنین بیان فرموده که به محکّمات قرآن عمل کرده و به متشابهات آن (فقط) ایمان بیاورید.<sup>۱۶</sup>

حضرت در حجة الوداع فرمود: ای مردم! در بین شما چیزی به جای گذاشتم که پس از آن گمراه نشوید: کتاب خداوند؛ پس حلالش را حلال و حرامش را حرام بدانید، به محکم آن عمل و به متشابه آن ایمان آورده و بگویند: آنچه خدا بر ما نازل کرده از قرآن می‌پذیریم و به آن ایمان داریم.<sup>۱۷</sup> و فرمود: قرآن را یاد بگیرید... قرآن بر پنج وجه است: حلال، حرام، محکم، متشابه و امثال. به حلال عمل کرده و حرام را رها کنید، به محکّمات آن جامه عمل ببوشانید و متشابهات آن را واگذارید، و از مثال‌های آن عبرت بگیرید.<sup>۱۸</sup>

امام صادق علیه السلام فرمود: آیات قرآن بر دو قسم است: محکم و متشابه؛ وظیفه ما نسبت به محکّمات این است که هم به آن ایمان آورده و هم به مضمون آن عمل نموده و به آن اعتقاد داشته باشیم؛ ولی در متشابهات، فقط به آن ایمان داریم و به آن عمل نمی‌کنیم.<sup>۱۹</sup>

و بنا بر روایت دیگر، پس از آن فرمودند: همین مطلب در آیه شریفه هم آمده است که: «فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا».<sup>۲۰</sup>

در نامه امیرمؤمنان علیه السلام به معاویه آمده است: هر آیه‌ای از قرآن ظاهری دارد و باطنی، هیچ حرفی از آن نیست مگر آنکه تأویلی دارد که جز خدا و راسخان در دانش که ما اهل بیت هستیم کسی آن را نمی‌داند، خدا به بقیه امت دستور داده که بگویند: «آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا»<sup>۲۱</sup> و تسلیم ما اهل بیت باشند و امری که نمی‌دانند را به ما رد کنند چون می‌فرماید: «وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ».<sup>۲۲</sup>

در گروه دیگری از روایات، از ضرب آیات به یکدیگر و خلط کردن آنها منع کرده و فرموده‌اند: کسی که آیات را به یکدیگر بزند کافر شده است. درباره آیه مبارکه: «فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ» فرموده‌اند: چون آنها بعضی از آیات را به بعضی دیگر زدند، آیه نسخ شده را با ناسخ، و متشابه را با محکم، و خاص را با عام اشتباه گرفته و به استدلال و احتجاج با آن پرداختند و ورود و خروج آن را ندانستند، چون قرآن را از اهلش یاد نگرفته بودند، لذا هم خود گمراه شدند و هم دیگران را به گمراهی کشاندند.



استنباط آن بپردازند.<sup>۳۶</sup>

### نهی از تفسیر نمودن قرآن بدون علم

اهل بیت علیهم السلام مردم را از نظر دادن بدون علم در آیات قرآن نهی کرده و فرموده‌اند: از خوض در قرآن (و فرو رفتن در آن) خودداری کنید، و در آیات آن جدال ننمایید، و از تکلم بدون علم نسبت به آن پرهیز کنید؛<sup>۳۷</sup> گاهی انسان با استشهادهای به یک آیه در پرتگاهی ژرف و عمیق سقوط می‌کند که عمق آن از فاصله بین آسمان و زمین هم بیشتر است.<sup>۳۸</sup>

هر کس در آیات قرآن بدون علم یا به رأی خویش صحبت کند، برای خویش در آتش مکانی مهیا کرده است.<sup>۳۹</sup> و در قیامت با لگامی آتشین وارد صحرای محشر شود.<sup>۴۰</sup> کسی که در تفسیر قرآن اشتباه کند هم خود را هلاک کرده و هم دیگران را به نابودی و گمراهی کشانده است.<sup>۴۱</sup>

در گروه دیگری از روایات، از ضرب آیات به یکدیگر و خلط کردن آنها منع کرده و فرموده‌اند: کسی که آیات را به یکدیگر بزند کافر شده است.<sup>۴۲</sup> درباره آیه مبارکه: «فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ»<sup>۴۳</sup> فرموده‌اند: چون آنها بعضی از آیات را به بعضی دیگر زدند، آیه نسخ شده را با نسخ، و متشابه را با محکم، و خاص را با عام اشتباه گرفته و به استدلال و احتجاج با آن پرداختند و ورود و خروج آن را ندانستند، چون قرآن را از اهلش یاد نگرفته بودند، لذا هم خود گمراه شدند و هم دیگران را به گمراهی کشانند.<sup>۴۴</sup> در بخشی دیگر از روایات، از تفسیر به رأی نهی کرده و فرموده‌اند: نابودی و هلاکت مردم به جهت نظر دادن در آیات متشابه است، چون آنها از معنای آن بی‌اطلاع بوده و حقیقت آن را نمی‌دانستند لذا از پیش خود و با آراء و نظریات خویش آن را تأویل کرده، و خود را از رجوع به از ائمه علیهم السلام و پرسیدن از آنها بی‌نیاز دانستند و کلام پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را نادیده گرفته، پشت سر انداختند.<sup>۴۵</sup>

کسی که با رأی خویش درباره آیات قرآن صحبت کند، اگر درست هم بگوید خطا کرده،<sup>۴۶</sup> و برای او پاداشی نیست، و اگر خطا کند در پرتگاهی بلندتر از آسمان سقوط می‌کند.<sup>۴۷</sup> در صورت خطا، گناهش به عهده خود اوست<sup>۴۸</sup> (و

عذر او پذیرفته نیست که تعمد نداشتم، چون حق اقدام به چنین کاری نداشتم). انسان با تفسیر به رأی جای خویش را در آتش فراهم می‌کند،<sup>۴۹</sup> و بر خدا افترا و دروغ بسته،<sup>۵۰</sup> و هم خود را هلاک کرده و هم دیگران را به نابودی کشانده است.<sup>۵۱</sup> او ملعون است،<sup>۵۲</sup> بلکه کافر شده است،<sup>۵۳</sup> خدای جل جلاله فرماید: «کسی که با رأی خویش کلام مرا تفسیر کند، به من ایمان ندارد».<sup>۵۴</sup>

### نیاز قرآن به بیان پیشوایان معصوم علیهم السلام

بدون شک ما در فهم قرآن نیاز به بیان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم داریم، چنانکه در قرآن می‌خوانیم: «إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ»<sup>۵۵</sup> و «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ»<sup>۵۶</sup> و «وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ».<sup>۵۷</sup> نتیجه اینکه، فهمیدن مقصود خدا از همه آیات قرآن زمانی ممکن است که خدای تعالی آن را برای پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بیان فرموده و حضرت آن را برای ما نقل نماید. درباره آیه: «وَأَوْحَىٰ إِلَيْنَا هَذَا الْقُرْآنَ لِأَنْذِرْكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ»<sup>۵۸</sup> آمده است: مقصود از «مَنْ بَلَغَ» امامان پس از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم هستند که پس از حضرت، انذار به قرآن را به عهده می‌گیرند.<sup>۵۹</sup>

درباره آیه: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ»<sup>۶۰</sup> فرموده‌اند: در بین راسخان در علم (که دانش تأویل قرآن مخصوص آنهاست) از همه برتر، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم است که خدای عزوجل همه آنچه بر او نازل فرموده، از تنزیل و تأویل، به آن حضرت تعلیم فرمود و هر آیه‌ای که بر آن حضرت فرستاد، تأویل آن را نیز به حضرت یاد داد. جانشینان و اوصیای آن حضرت نیز همه آن دانش را دارا هستند.<sup>۶۱</sup> شما این قرآن را به سخن آرید! هیچگاه برای شما سخنی نخواهد گفت، ولی من برای

امیر المؤمنین علیه السلام: شما این قرآن را به سخن آرید! هیچگاه برای شما سخنی نخواهد گفت، ولی من برای شما می‌گویم که مقصود از آیات آن چیست، این کتاب ساکت است و من بیانگر او هستم و غرض از عبارات آن را بیان می‌کنم. پس شما تمسک به کتاب ناطق نموده و از حکم کردن به کتاب صامت پرهیز کنید، چون قرآن زبان گویایی جز من ندارد.

نظر کردن از پیش خود امتناع نمایند) چون خدا فرموده: «وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ».<sup>۶۳</sup> شفا فقط در علم قرآن است زیرا خداوند می فرماید: «مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ».<sup>۶۴</sup> ولی برای اهلش بدون هیچ شک و شبهه‌ای، اهل آن امامان هدایت هستند که خدا درباره آنها فرموده است: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا».<sup>۶۵</sup>

درباره این آیه، ائمه اطهار علیهم السلام فرموده‌اند: این آیه اختصاص به ما دارد، مقصود خدا از این آیه فقط ما هستیم، ماییم آن کسانی که خدا برگزیده و این قرآنی که بیانگر هر چیز است به ما داده است، پس میراث قرآن فقط برای عترت پاک پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم است نه دیگران.<sup>۶۵</sup>

در مورد آیه مبارکه: «بَلْ هُوَ آيَاتُ بَيِّنَاتٍ فِي صُورِ الَّذِينَ أَوْتُوا الْعِلْمَ»<sup>۶۶</sup> فرموده‌اند: به خدا سوگند که خدای تعالی نفرموده که آیات بینات بین دو طرف (جلد) مصحف است، (بلکه) فرمود، در سینه‌های اهل دانش (راوی گوید: عرض کردم: فدایت شوم! آنها چه کسانی هستند؟ حضرت فرمود: آیا ممکن است کسی جز ما باشد؟! چگونه ممکن است مقصود از این آیه کسی غیر از ما باشد در حالی که راسخان در علم و دانش ما هستیم؟! مقصود از این آیه فقط ائمه علیهم السلام هستند.<sup>۶۷</sup>

در شرح آیه شریفه: «وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ لَضَرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ»<sup>۶۸</sup> فرموده‌اند: مقصود از عالمان، اهل بیت علیهم السلام هستند.<sup>۶۹</sup>

بنابر فرمایش شیخ طوسی و شیخ طبرسی و دیگر بزرگان شیعه قدس سرهم، از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و پیشوایان هدایت علیهم السلام به طریق صحیح ثابت است که تفسیر قرآن جز با روایت صحیح و نص صریح جایز نیست.<sup>۷۰</sup>

از امیرمؤمنان علیه السلام پرسیدند: با آنچه خدا در قرآن فرموده چه کنیم؟ حضرت فرمود: از علمای آل محمد علیهم السلام بپرسید.<sup>۷۱</sup> دانش کتاب خدا - که همه چیز را در بر دارد - نزد ما اهل بیت است، خدا به ما علم و دانشی عطا کرده که جز ما کسی از آن آگاه نیست.<sup>۷۲</sup>

شما می‌گوییم که مقصود از آیات آن چیست،<sup>۵۲</sup> این کتاب ساکت است و من بیانگر او هستم و غرض از عبارات آن را بیان می‌کنم. پس شما تمسک به کتاب ناطق نموده و از حکم کردن به کتاب صامت پرهیز کنید، چون قرآن زبان گویایی جز من ندارد.<sup>۵۳</sup>

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم قرآن را برای یک نفر تفسیر کرده و سپس شأن و مقام آن یک نفر را برای امت تفسیر نمود، و او علی بن ابی طالب علیهما السلام است.<sup>۵۴</sup>

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: خدا قرآن را بر من نازل کرده است، هر کس با آن مخالفت کند گمراه شود و هر کس علم آن را از غیر امیرمؤمنان طلب کند هلاک گردد، و هر کس هدایت را از غیر اهل بیت من جویا شود، مرا تکذیب کرده است.<sup>۵۵</sup>

هرگز کسی برای شما تفسیر قرآن نخواهد کرد مگر این کسی که من بازوی او را گرفته‌ام (و بنابر نقل دیگر: برای شما تفسیر قرآن را روشن و واضح نخواهد کرد مگر کسی که من دست او را گرفته‌ام) و او علی بن ابی طالب است.<sup>۵۶</sup>

و فرمود: من در بین شما دو چیز گرانبها به جا می‌گذارم: کتاب خدا و علی بن ابی طالب. بدانید که علی برای شما از کتاب خدا افضل و برتر است چون او مترجم و بیانگر قرآن است.<sup>۵۷</sup> قرآن و امام بیانگر یکدیگر و موافق هم هستند، امام مردم را به قرآن هدایت می‌کند و قرآن آنها را به سوی امام.<sup>۵۸</sup> امام بیانگر مقصود خداوند است از آنچه در قرآن فرموده،<sup>۵۹</sup> و هر یک با دیگری ملازم بوده از هم جدا نمی‌شوند تا در قیامت در محکمه عدل الهی حاضر شوند و خداوند بین آن دو و مردم حکم نماید.<sup>۶۰</sup> کجا هستند کسانی که گمان می‌کنند راسخان در علم آنها هستند نه ما، ادعایی دروغ که حاکی از ستم آنها بر ما و حسادتشان نسبت به ماست.<sup>۶۱</sup>

راسخان در علم، ما خاندان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم هستیم، خدا به بقیه امت دستور داده که بگویند: «أَمَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا» یعنی: «ما بدان ایمان آوردیم، همه از جانب پروردگار ماست»، و تسلیم ما اهل بیت باشند و در امور خویش به ما رجوع کنند (و از اظهار

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: خدا قرآن را بر من نازل کرده است، هر کس با آن مخالفت کند گمراه شود و هر کس علم آن را از غیر امیرمؤمنان طلب کند هلاک گردد، و هر کس هدایت را از غیر اهل بیت من جویا شود، مرا تکذیب کرده است.



و خطاب به کسی که ادعای دانستن تفسیر قرآن می‌کرد، فرمود: آیا تو - چنانکه باید - شناخت صحیح و درست از کتاب خداوند داری؟! آیا ناسخ و منسوخ آیات را می‌دانی؟! تو ادعای علمی بس عظیم نموده‌ای، وای بر تو! خدا این دانش را فقط نزد اهل قرآن - که کتابش را بر آنها نازل کرده - قرار داده نه دیگران. وای بر تو! این علم نزد عده‌ای مخصوص از ذریه پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم است.<sup>۷۳</sup>

#### تنبیه:

در بسیاری از روایات از متعلق نهی با لفظ "تفسیر" یاد شده و دانش مخصوص معصومان علیهم السلام نیز "تفسیر قرآن" دانسته شده است، و در بعضی از روایات لفظ "تأویل" به کار رفته است لیکن تأویل به معنای تفسیر نیز استعمال می‌شود.

#### بخش دوم

##### ادله قائلین به استقلال قرآن و نقد آن

مجموع مطالب تفسیر المیزان در زمینه تفسیر قرآن به قرآن، و ادعای "استقلال قرآن در حجت" را می‌توان به دو بخش عمده تقسیم کرد:

نخست، ادله اثبات استقلال قرآن شامل: الف. آیات ب. روایات، یعنی اخباری که امر به تمسک به قرآن نموده، روایاتی که عرض اخبار بر قرآن را لازم دانسته، و احادیثی که - به تصور ایشان - بالمطابقه بر مقصود دلالت دارد. ج. سیره عملی اهل بیت علیهم السلام؛ و آنچه در رد مخالفان نظریه خویش ارائه نموده است که در بخش سوم خواهد آمد.

##### استدلال به آیات

در تفسیر المیزان ادعا شده است: خداوند فقط به تدبیر در قرآن دعوت نموده است. و قرآن در بیان مطالب خویش مستقل است. و تحدی به قرآن اقتضا می‌کند که فهم قرآن حتی منوط به بیان خود پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم هم نباشد. و برای اثبات این مدعا به آیات ذیل تمسک کرده است:

۱. أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا.<sup>۷۴</sup>  
 ۲. وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ.<sup>۷۵</sup>

۳. هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ.<sup>۷۶</sup>

۴. وَأَنزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا.<sup>۷۷</sup>

۵. كِتَابٌ فَصَّلْتَ آيَاتَهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ.<sup>۷۸</sup>

عَرَوْهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُّبِينٌ.<sup>۷۹</sup>

۷. وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا.<sup>۸۰</sup>

بیان ایشان در استدلال به این آیات چنین است: خداوند دعوت کرده تا در آیاتش تدبیر کنند، و عقل و فهم خود را در فهمیدن آن به کار ببندند و به وسیله تدبیر، اختلافی را که ممکن است در آیاتش به نظر برسد، بر طرف نمایند. خدای تعالی قرآن کریم خود را هدایت و نور و تبیان کل شیء معرفی کرده، آن وقت چگونه ممکن است چیزی که خودش نور است، به وسیله غیر خودش روشن شود، و چطور تصور دارد [ممکن است] چیزی که هدایت است، خودش محتاج باشد تا او را هدایت کنند، و چگونه چیزی که خودش تبیان هر چیز است، محتاج باشد تا آن را تبیان کنند؟!<sup>۸۱</sup>

با اینکه خدای تعالی کتابش را هدایت و نور و مبین خوانده و در آیه: «تَنزِيلَ مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ كِتَابٌ فَصَّلْتَ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ بَشِيرًا وَنَذِيرًا فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ» فرموده: این کتاب در معرض فهم کفار نیز هست، تا چه رسد به فهم مؤمنین!

حق مطلب این است که راه به سوی فهم قرآن به روی کسی بسته نیست، و خود بیان الهی و ذکر حکیم، بهترین راه برای فهم خودش می‌باشد، به این معنا که قرآن کریم در بیانگری مقاصدش احتیاج به هیچ راهی دیگر ندارد، پس چگونه تصور می‌شود، کتابی که خدای تعالی آن را هدایت و نور معرفی کرده و تبیان کل شیء خوانده، محتاج به هادی و رهنمایی دیگر باشد و با نور غیر خودش روشن، و با غیر خودش مبین گردد.<sup>۸۲</sup>

ایشان در تفسیر آیه شریفه: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ» گوید: از آیه شریفه چند نکته استفاده می‌شود: اول اینکه قرآن کریم کتابی است که فهم عادی به درک آن دسترسی دارد، و باز در استدلال به همین آیه گوید: (این آیه) دلالت روشنی دارد بر اینکه معارف قرآن معارفی است که هر دانشمندی با تدبیر و بحث پیرامون آن

در مورد آیه مبارکه: "بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ" فرموده‌اند: به خدا سوگند که خدای تعالی نفرموده که آیات بینات بین دو طرف (جلد) مصحف است، (بلکه) فرمود، در سینه‌های اهل دانش (راوی گوید: عرض کردم: فدایت شوم! آنها چه کسانی هستند؟ حضرت فرمود: آیا ممکن است کسی جز ما باشد؟! چگونه ممکن است مقصود از این آیه کسی غیر از ما باشد در حالی که راسخان در علم و دانش ما هستیم؟! مقصود از این آیه فقط ائمه علیهم السلام هستند.

خلاف آن منعقد نمی‌گشت، با توجه به آنچه گذشت، چرا اتباع متشابه شامل آن نشود؟!

### پاسخ تفصیلی

آیاتی که ایشان بدان استناد نموده، هیچ کدام دلالت بر مدعای ایشان ندارد. برای روشن شدن مطلب، یک به یک آن آیات را مورد بررسی قرار می‌دهیم:

**آیه اول:** عمده تکیه ایشان بر آیه شریفه (أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ...) است ولی بایستی ملاحظه شود که: ۱. در تفسیر این آیه اختلاف است، و استدلال فقط بر بعضی از احتمالات تمام است. ۲. بر فرض تسلیم، آنچه ممکن است در دلالت آیه ادعا شود آن است که با تدبّر در قرآن کشف می‌شود که اختلافی در بین آیات آن نیست، نه اینکه همه آیات حتی متشابهات برای همه قابل درک باشد.

**آیه دوم و سوم و چهارم:** قرآن تبیان کل شیء است ولی ما قاصر از استفاده از آن هستیم، و بهترین دلیل برای این مطلب این است که بزرگان علما و دانشمندان هنوز نتوانسته‌اند همه مجهولات خود را با آن بر طرف سازند. پس آیاتی که قرآن را نور، هدایت، و بیان برای مردم و... معرفی می‌کند، معنایش این نیست که مردم بدون وساطت اهل بیت علیهم السلام بتوانند از همه مطالب قرآنی استفاده کنند؛ لذا در روایات آمده است که تبیان کل شیء بودن آن اختصاص به پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و ائمه اطهار علیهم السلام دارد.

**آیه پنجم:** اما آیه شریفه "كِتَابٌ فُصِّلَتْ.. در خود آیه قید شده که "لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ" نه همه مردم! و در روایات تصریح شده که مقصود از "قوم یعلمون" امامان معصوم علیهم السلام هستند.<sup>۸۵</sup>

**آیه ششم:** اما آیه: "وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ"، با ملاحظه صدر آیه شریفه معلوم می‌شود که این آیه هیچ ربطی به مدعای ایشان ندارد، چون صدر آیه چنین است:

می‌تواند آن را درک کند و اختلافی که در ابتدا و به ظاهر در آیات آن می‌بیند را بر طرف سازد. و با اینکه این آیه در مقام تحدی و بیان اعجاز قرآن است، معنا ندارد در چنین مقامی فهم قرآن را مشروط به فهم صحابه و شاگردان ایشان بدانیم، حتی معنا ندارد که در چنین مقامی آن را مشروط به بیان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بدانیم...<sup>۸۶</sup>

و باز در حاشیه کفایه گوید:

خداوند می‌فرماید: "أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ" القرآن این آیه سرزنش کفار و منافقینی است که قرآن را از جانب خدا نمی‌دانند. معنا ندارد که خدا آنها را به بیانات پیامبر و اهل بیت علیهم السلام ارجاع دهد و بگوید: [قرآن به ضمیمه] کلام دیگری [یعنی معصومین علیهم السلام] اختلاف کثیر [که لازمه من عند غیر الله بودن است] ندارد... .

اگر قرآن ظهوری نداشت که بشود به آن احتجاج و استدلال کرد، این آیه بی‌معنا بود. پس تمام احتمالاتی که در آیات قرآن تصوّر شود، به آیات دیگر بر طرف می‌شود و همه مردم از این مقدار فهم برخوردار هستند و ربطی به علوم فوق‌العاده قرآنی که مخصوص معصومین علیهم السلام است، ندارد.

### نقد کلام ایشان

#### پاسخ اجمالی

استدلال به این آیات، دور است چون در صورتی استدلال به آن تمام است که آیات متشابه حجت باشد، و این آیات از محکّمات نیست - یعنی چنین نیست که ظهور در مدعای ایشان داشته و احتمال دیگری در آن راه نداشته باشد - پس از متشابهات است،<sup>۸۷</sup> به این دلیل که در مقابل ایشان، بر اختصاص حجّیت به ظواهر، ادعای اجماع شده، بلکه خود ایشان پذیرفته که کلام او با قول مشهور بین فریقین مخالف است؛ و اگر این آیات محکم بود، دیگر جایی برای نزاع باقی نمی‌ماند، و شهرت و یا اجماع بر

علامه طباطبائی: حق مطلب این است که راه به سوی فهم قرآن به روی کسی بسته نیست، و خود بیان الهی و ذکر حکیم، بهترین راه برای فهم خودش می‌باشد، به این معنا که قرآن کریم در بیانگری مقاصدش احتیاج به هیچ راهی دیگر ندارد، پس چگونه تصوّر می‌شود، کتابی که خدای تعالی آن را هدایت و نور معرفی کرده و تبیان کل شیء خوانده، محتاج به هادی و رهنمایی دیگر باشد و با نور غیر خودش روشن، و با غیر خودش مبین گردد.

مرحوم علامه در تفسیر آیه شریفه: "أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ القرآن" گوید: از آیه شریفه چند نکته استفاده می‌شود: اول اینکه قرآن کریم کتابی است که فهم عادی به درک آن دسترسی دارد، و باز در استدلال به همین آیه گوید: (این آیه) دلالت روشنی دارد بر اینکه معارف قرآن معارفی است که هر دانشمندی با تدبّر و بحث پیرامون آن می‌تواند آن را درک کند و اختلافی که در ابتدا و به ظاهر در آیات آن می‌بیند را بر طرف سازد. و با اینکه این آیه در مقام تحدی و بیان اعجاز قرآن است، معنا ندارد در چنین مقامی فهم قرآن را مشروط به فهم صحابه و شاگردان ایشان بدانیم، حتی معنا ندارد که در چنین مقامی آن را مشروط به بیان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بدانیم...



«وَلَقَدْ نَعْلِمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِي وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ»<sup>۸۶</sup>

پس در برابر کسانی که حضرت را متهم کرده بودند که این مطالب را از شخصی عجمی یاد گرفته است، خدای تعالی می‌فرماید: «وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ»، در این صورت "مبین" خواه وصف "لسان" باشد یا "عربی"، از آن استفاده می‌شود که این قرآن به زبان عربی مبین نازل شده - که در بیان و دلالت بر معانی و مفاهیم کاملاً رسا است - و به زبان عجمی نازل نشده است. با این حال، آیا "عربی مبین" بودن اقتضا می‌کند که مردم بدون وساطت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و اهل بیت علیهم السلام بتوانند همه آیات را بفهمند؟!

**آیه هفتم:** وعده‌ای که خدا داده است: «الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا» معنایش این نیست که انسان با مجاهده از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و اوصیای آن حضرت علیهم السلام بی‌نیاز شود. و هدایت شدن انسان به راه‌های الهی مستلزم این نیست که هیچ تشابهی در آیات قرآن برایش باقی نماند؟!

### اشکالات دیگر کلام ایشان

**۱. تدبیر در محکّمات و ایمان به متشابهات**  
اینکه ایشان می‌گویند: خدا فقط دعوت به تدبیر در قرآن نموده است، تمام نیست؛ زیرا چنین نیست که خدای تعالی فقط دعوت به تدبیر در آیات کرده باشد، بلکه خدای تعالی دعوت به تدبیر در محکّمات آیات و ایمان (اجمالی) به متشابهات کرده است، چنانکه مشهور از آیه شریفه: «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ»<sup>۸۷</sup> همین را فهمیده‌اند. و روایت ذیل آیه که خود ایشان نقل کرده نیز همین را می‌رساند. در بقیه روایات هم این مطلب به صراحت بیان شده. بلکه علم به متشابه مخصوص اهل بیت علیهم السلام دانسته شده است.

آری اگر بیان آیه متشابه به دلیل معتبر به ما رسید، تدبیر در آن جایز است، و در غیر این صورت دنبال فهم آیه متشابه بودن - بنابر فرمایش امیرمؤمنان علیه‌السلام - داخل در تعمق است که در روایات از آن نهی شده، بلکه از اصول و ریشه‌های کفر شمرده شده است.<sup>۸۸</sup>

### ۲. قرآن بدون عترت؟! هرگز!

از این عبارات: قرآن کریم کتابی است که فهم عادی به درک آن دسترسی دارد، راه به سوی فهم قرآن به روی کسی بسته نیست. قرآن کریم در بیانگری مقاصدش احتیاج به هیچ راهی دیگر ندارد. چگونه می‌توان فهمید، کتابی که خدای تعالی آن را هدایت و نور معرفی کرده و تبیان کل شیء خوانده، محتاج به هادی و رهنمایی دیگر باشد، و با نور غیر خودش روشن، و با غیر خودش مبین گردد؟! او... آیا بی‌نیاز بودن از عترت علیهم السلام استفاده نمی‌شود؟! این مطالب چگونه با حدیث ثقلین و مانند آن قابل جمع است؟! آیا هیچ ابهامی در قرآن وجود ندارد؟! آیا تمام آیات قابل فهم است؟! آیا با قرآن تمام مجهولات بر طرف شده است؟! مگر همه علما در اصول و غیر آن تصریح نکرده‌اند که حجّیت قرآن اختصاص به ظواهر آن دارد؟

بدون شک قرآن هدایت، نور، تبیان کل شیء و... است، ولی نه به طور مستقیم برای همه، زیرا بشر عاجز و ناتوان است که با اندیشه ناقص خویش بتواند به آن پی ببرد، و جز به واسطه پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و اهل بیت علیهم السلام که راسخان در دانش هستند، راهی برای رسیدن به آن وجود ندارد. لذا امام باقر علیه‌السلام - در جواب کسی که به حضرت عرض کرد: شما گفته‌اید که هیچ مطلبی از قرآن نیست مگر اینکه شناخته شده است؟ - فرمود: من گفته‌ام: چیزی از قرآن نیست مگر اینکه بر آن دلیل ناطقی از جانب خدا در قرآن وجود دارد که مردم از آن آگاهی ندارند.<sup>۸۹</sup>

با توجه به اینکه ایشان پذیرفته است که: در آیات متشابه امر بر عقل مشتبه می‌گردد و بدون اینکه آن را درک کند خیال می‌کند آن را فهمیده است!<sup>۹۰</sup> با این حال آیا ممکن است آیات متشابه برای درک و فهم مردم - بدون وساطت بیان ائمه معصومین علیهم السلام - نازل شده باشد؟!

### ۳. روایات چه می‌گویند؟

کلام ایشان اصلاً با روایات سازگار نیست و دقیقاً در نقطه مقابل آن قرار دارد، چنانکه از مراجعه به بخش اول مقاله روشن می‌شود.

قرآن تبیان کل شیء است ولی ما قاصر از استفاده از آن هستیم، و بهترین دلیل برای این مطلب این است که بزرگان علما و دانشمندان هنوز نتوانسته‌اند همه مجهولات خود را با آن بر طرف سازند. پس آیاتی که قرآن را نور، هدایت، و بیان برای مردم و... معرفی می‌کند، معنایش این نیست که مردم بدون وساطت اهل بیت علیهم السلام بتوانند از همه مطالب قرآنی استفاده کنند؛ لذا در روایات آمده است که تبیان کل شیء بودن آن اختصاص به پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و ائمه اطهار علیهم السلام دارد.

#### ۴. متشابهات بالاستقلال درک نمی‌شود

اینکه ایشان می‌گوید: قرآن برای فهم و درک مردم نازل شده، این مطلب به نحو مطلق صحیح نیست؛ زیرا:

الف. بدون شک آیات قرآن بر دو قسم است: محکم و متشابه، و حجت منحصر در محکومات است، پس آیات متشابه برای فهم مردم - بدون وساطت عترت علیهم السلام - نازل نشده است. علامه حلی قدس سره می‌فرماید: در قرآن متشابهات و در سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم موارد اجمال وجود دارد، پس بایستی بیانگری که کلام او مثل سخن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حجت باشد، وجود داشته باشد. مگر اینکه کسی گوید: همه مطالب قرآن از لغت و از بیانات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روشن است و در آن مطلب مبهمی نمانده است. البته بطلان این کلام روشن و بدیهی است؛ در کتاب و سنت مبهمات زیاد است به نحوی که کار بر بسیاری از علما مشکل شده و نتوانسته‌اند قطع به چیزی پیدا کنند.<sup>۹۱</sup>

ب. اگر واقعا همه قرآن برای فهم مردم نازل شده است، بگوئید مفهوم حروف مقطعه چیست؟ بلکه استثنایی که خود ایشان ذکر کرده - یعنی تفصیل احکام، قصص و معاد<sup>۹۲</sup> - نیز شاهد بر مطلب است.

ج. خدای تعالی امامان معصوم علیهم السلام را نصب کرده تا جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم باشند در همه مقامات - به جز نبوت و پیامبری - و پناه و مرجع و ملجأ مردم باشند. ولی وقتی مردم کاری کردند که باعث غیبت امام علیه السلام از میان اجتماع شد، با دست خود اسباب محروم شدن از بخشی از معارف قرآن را فراهم کرده‌اند، چون نعمت بهره‌مند شدن از همه قرآن - محکومات و متشابهات - از برکات حضور آل محمد علیهم السلام است.

د. اخیرا از ایشان گذشت که: در آیات متشابه امر بر عقل مشتبه می‌گردد و بدون اینکه آن را درک کند، خیال می‌کند آن را فهمیده است!<sup>۹۳</sup>

#### ۵. پاسخ از استدلال به تحدی

اگر شما به یک کتاب علمی برخورد کردید

که دیگران را دعوت به تحدی کرده و قسمتی از آن کتاب را مطالعه کردید و آن را در فنّ خودش کم‌نظیر یا بی‌نظیر دیدید، آیا تحدی او مستلزم این است که شما بتوانید همه کتاب را بفهمید؟ اگر عمده مطالب آن را دریافت کردید و مولف کتاب نیز برای دفاع از کتاب خود کاملاً اعلام آمادگی داشت، به گونه ای که هر گونه شک و تردیدی را زائل کند، برای تصدیق صاحب کتاب کافی نیست؟

در مورد قرآن هم وقتی کسی با مراجعه به بخشی از آیات به یکی از جهات اعجاز قرآن: اخبار از مغیبات، فصاحت و بلاغت و... حقانیت قرآن را دریافت، برای تحقق تحدی کافی است. بهترین شاهد برای این مدّعا استثنایی است که خود شما ذکر کرده‌اید، یعنی احکام، قصص، تفصیل معاد؛ چون شناخت مراد از آیات الاحکام و فهم قصه‌های قرآن و... متوقف بر بیان حضرت شد بدون اینکه ضرری به تحدی خورده باشد، پس ضمیمه آیات متشابهه به این آیات، اشکالی به اعجاز قرآن وارد نمی‌کند.

مضافاً به اینکه، آیا شما ملتزم می‌شوید که قرآن قبل از نازل شدن همه آیاتش معجزه نبوده است؟ هنگامی که یکی از آیات متشابه نازل شود و آیه‌ای که بیانگر و روشنگر آن باشد نازل نشده باشد چگونه به مجرد تفکر و تدبّر می‌شود تشابه آن را بر طرف کرد؟ آیا لازمه کلام شما این نیست که قرآن قبل از تکمیل، معجزه نباشد؟ آیا حروف مقطعه چه می‌کنید؟ آیا از دایره اعجاز و تحدی خارج است یا نه؟ چاره‌ای ندارید جز اینکه بگوئید تحدی به آن نیست، چه فرقی بین حروف مقطعه و بقیه متشابهات وجود دارد؟

#### ۶. اقتضای انصاف!

انصاف این است که هیچ کس نمی‌تواند ادعا کند مقصود خدا را در همه آیات به یقین فهمیده است، لذا خود مؤلف بارها در تفسیر المیزان الفاظی را به کار برده که حاکی از شک و تردید در مطلب است مانند: "یحتمل"، "یمکن"، "والله اعلم"... چون جایی که تفسیر قرآن کاملاً روشن باشد دیگر این الفاظ وجهی ندارد. پس ادعای علم، قطع، یقین و عدم احتمال خلاف در آنچه که در تفسیر آیات متشابهه گفته‌اند، صحیح نیست. شاهد این مطلب اختلافات

بدون شک قرآن هدایت، نور، تبیان کل شیء و... است، ولی نه به طور مستقیم برای همه، زیرا بشر عاجز و ناتوان است که با اندیشه ناقص خویش بتواند به آن پی ببرد، و جز به واسطه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت علیهم السلام که راسخان در دانش هستند، راهی برای رسیدن به آن وجود ندارد. لذا امام باقر علیه السلام - در جواب کسی که به حضرت عرض کرد: شما گفته‌اید که هیچ مطلبی از قرآن نیست مگر اینکه شناخته شده است؟ - فرمود: من گفته‌ام: چیزی از قرآن نیست مگر اینکه بر آن دلیل ناطقی از جانب خدا در قرآن وجود دارد که مردم از آن آگاهی ندارند.



**علامه حلی :**  
در قرآن متشابهات و در سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم موارد اجمال وجود دارد، پس بایستی بیانگری که کلام او مثل سخن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حجت باشد، وجود داشته باشد. مگر اینکه کسی گوید: همه مطالب قرآن از لغت و از بیانات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روشن است و در آن مطلب مبهمی نمانده است. البته بطلان این کلام روشن و بدیهی است؛ در کتاب و سنت مبهمات زیاد است به نحوی که کار بر بسیاری از علما مشکل شده و توانسته‌اند قطع به چیزی پیدا کنند.

در یکدیگر ضرب کنیم، حاصل ضرب سر از عددی سرسام‌آور در می‌آورد، و آن يك ملیون و دویست و شصت هزار احتمال است. به خدا سوگند این مطلب از عجائب نظم قرآن است که يك آیه‌اش با مذاهب و احتمالهایی می‌سازد که عددش حیرت انگیز و محیر العقول است، و در عین حال کلام همچنان بر حسن و زیبایی خود متکی است و به زیباترین حسنی آراسته است، و خدشهای پر فصاحت و بلاغتش وارد نمی‌شود، و ان شاء الله نظیر این حرف در تفسیر آیه: «أَفَمَنْ كَانَ عَلَى يَتِيَّةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَرَحْمَةً» از نظر خواننده خواهد گذشت.<sup>۹۳</sup>

نتیجه اینکه در قرآن آیاتی وجود دارد که مقصود از آن برای ما روشن نیست، مفسرین هم در آن اختلاف کرده‌اند، چون هر مفسری سعی و تلاش خود را برای فهم و درک آیات قرآن به کار می‌برد و برای فهم آن به آیاتی که آن را محکم می‌داند مراجعه می‌کند و به نتیجه‌ای می‌رسد، و دیگران نیز همین روش را به کار گرفته و به نتایج دیگر می‌رسند، و هر کدام هم ادعا می‌کند که به واقع رسیده و دیگران را تخطئه می‌کند، پس چرا با تدبیر اختلاف بر طرف نشده است؟

آیا همین اختلاف، علامت خفاء مطلب نیست؟ آیا نتیجه هدایت، نور، تبیان بودن قرآن، دعوت به نزاع و اختلاف و تشاجر است؟ با اینکه می‌گویید: همه اندیشمندانی که با پای عقل و خرد در آیات غور کرده‌اند - با وجود اختلاف - بر حق و صواب هستند؟! و یا اینکه ناچار بایستی پذیرفت که خدای تعالی مرجعی برای تعیین و شناخت معنای واقعی آیات متشابه قرار داده است.

علامه حلی رحمه الله می‌فرماید: اگر معصومی نباشد که از کلام او یقین به معنای آیات متشابه پیدا شود، وجود آیات متشابه و مخاطب قرار دادن مکلفین به آن مستلزم فتنه‌ای است که خدا ما را از آن منع کرده است؛ زیرا آرا و عقائد ارباب نظر در مورد آن مختلف است و به همین جهت مردم به گمراهی و اشتباه می‌افتند، پس بایستی معصومی باشد که از طریق او بتوان مراد از آن آیات را دریافت نمود. در غیر معصوم وجهی برای ترجیح نظریه

عجیبی است که بین مفسرین، حتی بین مؤلف تفسیر المیزان و معاصرین و شاگردانش، و حتی در خود آیه شریفه: «وَأَخْرَجْنَا لَهُمْ أَمْثَالَهُمْ» وجود دارد، ایشان برای مراد از تأویل در این آیه، ده نظریه، و برای محکم و متشابه بیست قول ذکر کرده است!<sup>۹۴</sup>

ایشان در تفسیر المیزان در این زمینه می‌گویند: حال ببینیم مفسرین در معنای این سه عنوان چه گفته‌اند، سخنان مفسرین در این باره بسیار مختلف است، و شیوع و گسترش این اختلاف به انحرافشان کشانیده است. اگر سر نخ این اختلافات را جستجو کنیم، سر از صدر اسلام و مفسرین از صحابه و تابعین در می‌آوریم.<sup>۹۵</sup> سپس شانزده قول در معنای محکم و متشابه و یازده قول در معنای تأویل ذکر کرده است.<sup>۹۶</sup>

صاحب المیزان در تفسیر سوره کوثر گوید: مفسرین در تفسیر کوثر و اینکه کوثر چیست اختلافی عجیب کرده‌اند... و از این قبیل، اقوالی دیگر که به طوری که از بعضی از مفسرین نقل شده، بالغ بر بیست و شش قول است.<sup>۹۷</sup>

ایشان تعبیر «اختلاف عجیب مفسرین» را درباره آیات دیگری نیز به کار برده است.<sup>۹۸</sup> ایشان درباره اولین آیه سوره بینه گفته اند: به طوری که بعضی از آنان گفته‌اند: این آیه از مشکل‌ترین آیات قرآن است، هم از نظر نظم و هم از نظر تفسیر.<sup>۹۹</sup>

در تفسیر سوره فاطر، درباره آیه مبارکه: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ إِذْنُ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ»<sup>۱۰۰</sup> گوید: مفسرین در تفسیر آیه اختلاف‌های عجیبی به راه انداخته‌اند... البته در این بین اقوال متفرق دیگری هست که ذکر نکردیم، و اگر احتمالات مذکور را در یکدیگر ضرب کنیم، از هزار احتمال بالاتر می‌شود.<sup>۱۰۱</sup>

و در تفسیر سوره بقره در مورد آیه شریفه: «وَاتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَى مُلْكٍ سَلِيمٍ»<sup>۱۰۲</sup> گفته اند: مفسرین در تفسیر این آیه اختلاف عجیبی به راه انداخته‌اند، به طوری که نظیر این اختلاف را در هیچ آیه‌ای از ایشان نمی‌یابیم... اگر احتمالا و اختلافهایی را که ذکر کردیم

البته آنچه باعث شده است ایشان حروف مقطعه را از آیات متشابه نداشتند - با وجود تصریح به اینکه اینها رمزهایی است که ما از آن چیزی نمی‌دانیم! - مبنایی است که قبلاً اختیار کرده که: قرآن همه‌اش برای فهم بشر نازل شده، و حتی یک آیه هم پیدا نمی‌شود که مفهوم آن پیچیدگی و ابهام داشته باشد، و تشابه آیات متشابه به واسطه آیات محکّمات بر طرف می‌شود، و به صراحت گفته‌در قرآن حتی یک آیه هم نیست که در مفهومش اغلاق و تعقیدی باشد، آیات متشابه در مفهومش غایت وضوح و روشنی را دارد، و تشابهش به خاطر این است که مراد از آن را نمی‌دانیم.<sup>۱۰۹</sup>

لذا از ایشان سؤال می‌کنیم: مفهوم و معنای حروف مقطعه چیست؟ تقسیم قاطع شرکت است، وقتی خدای تعالی آیات را تقسیم به محکّمات و متشابهات کرد، چگونه ممکن است قسم سومی برای آن فرض کرد که نه محکم است و نه متشابه؟! زیرا شما به صراحت می‌گویید اینها متشابه نیستند، و از طرفی چون معنای آن را نمی‌دانیم، محکم هم نیست، پس بایستی واسطه بین محکم و متشابه باشد! و این در حالی است که شما پذیرفته‌اید بین محکم و متشابه واسطه نیست.<sup>۱۱۰</sup>

#### ۷. منطق کدام آیه؟!

آنچه واقعا جای تعجب است این است که ایشان در ضمن کلامی گوید: ... منطق الآيات الدالة على أن القرآن يفسر بعضه بعضا. صریح آیات دلالت می‌کند بر اینکه آیات قرآن یکدیگر را تفسیر می‌کنند.<sup>۱۱۱</sup> چون چنین مطلبی در منطق روایات هم نیست چه رسد به آیات!<sup>۱۱۲</sup>

#### ۸. تقدیم نص معصوم بر ظاهر قرآن

اینکه گوید: هیچ دلیلی نمی‌تواند دلیل حاکم بر قرآن باشد، اشکالش این است که در اصول محقق شده که قرآن با خبر واحد معتبر هم تخصیص می‌خورد، چه رسد به خبر متواتر یا محفوف به قرینه.<sup>۱۱۳</sup> و همه علمای امامیه و مشهور عامّه بر این عقیده‌اند که قرآن - همان‌گونه که به خود قرآن قابل نسخ است - به سنت متواتر هم نسخ می‌شود.<sup>۱۱۴</sup>

شیخ انصاری رحمه‌الله می‌فرماید: آنچه

هیچ کس بر دیگری وجود ندارد، و هر یک مدعی است که هر کس با نظر من مخالف باشد دنبال فتنه‌جویی است، و این خود فتنه است!<sup>۱۰۴</sup>

حاصل کلام آنکه: اختلاف مفسّرین بهترین شاهد است بر آنکه آنها مقصود واقعی خدا را نیافته‌اند، چون مؤلف خود گفته است: اما اینکه بعید شمرند که معانی قرآن بر صحابه پوشیده مانده باشد، با اینکه مردمی فهمیده و کوشای در فهم بوده‌اند، استبعادی است نابجا، به دلیل همان اختلافی که در اقوال آنان در معانی بسیاری از آیات هست و اختلاف و تناقض جز با پوشیده ماندن حق و مشتبه شدن راه حق و راه باطل، تصور ندارد.<sup>۱۰۵</sup>

گذشته از اینکه ایشان در مورد بعضی از آیات اعتراف کرده که معنای آن را از خود قرآن نیافته است. در تفسیر "أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَائِةً مِّنَ الْأَرْضِ"<sup>۱۰۶</sup> به صراحت گفته است: لیکن - متأسفانه - در آیات کریمه قرآن چیزی که بتواند این آیت را تفسیر کند و معلوم سازد که این جنبه‌ای که خدا به زودی از زمین بیرون می‌آورد چیست؟ و چه خصوصیتی دارد؟ و صفات و نشانیهایش چیست؟ و با مردم چه تکلمی می‌کند و چه خصوصیتی دارد؟ و چگونه از زمین بیرون می‌آید؟ و چه می‌گوید؟ وجود ندارد، بلکه سیاق آیه بهترین دلیل است بر اینکه مقصود مبهم گویی است و جمله مزبور از کلمات مرموز قرآن است.<sup>۱۰۷</sup>

پس بالاخره باید پذیرفت که بخشی از مطالب قرآن رمزی است!

درباره حروف مقطعه نیز در تفسیر المیزان آمده است: بنابر این نه حروف مقطعه قرآن می‌تواند از متشابهات باشد و نه معانی آنها از باب تأویل... ممکن است آدمی حدس بزند که بین این حروف و مضامین سوره‌ای که با این حروف آغاز شده، ارتباط خاصی باشد ۰۰۰ از اینجا استفاده می‌شود که این حروف رموزی هستند بین خدای تعالی و پیامبرش که معنای آنها از ما پنهان است و فهم عادی ما راهی به درک آنها ندارد، مگر به همین مقدار که حدس بزنیم بین این حروف و مضامینی که در سوره‌های هر یک آمده، ارتباط خاصی هست.<sup>۱۰۸</sup>

خدای تعالی امامان معصوم علیهم السلام را نصب کرده تا جانشین پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم باشند در همه مقامات - به جز نبوت و پیامبری - و پناه و مرجع و ملجأ مردم باشند. ولی وقتی مردم کاری کردند که باعث غیبت امام علیه السلام از میان اجتماع شد، با دست خود اسباب محروم شدن از بخشی از معارف قرآن را فراهم کرده‌اند، چون نعمت بهره‌مند شدن از همه قرآن - محکّمات و متشابهات - از برکات حضور آل محمد علیهم السلام است.



ضروری مذهب شیعه دانسته شده است این است که نص کلام امام علیه السلام بر ظاهر قرآن مقدم است، چنانکه ضروری مذهب اهل خلاف بر خلاف آن است!<sup>۱۱۵</sup>

## استدلال به روایات

### گروه اول

در تفسیر المیزان گوید: اخبار متواتره‌ای از آن جناب رسیده که امت را توصیه می‌کند به تمسک به قرآن، و اخذ به آن و اینکه هر روایتی از آن جناب به دستشان رسید، عرضه بر قرآنش کنند، اگر با قرآن مطابق بود به آن عمل کنند، و گرنه به دیوارش بزنند. این توصیه‌ها وقتی معنا دارد که تمامی مضامین احادیث نبوی را بتوان از قرآن کریم در آورد و گرنه اگر بنا باشد استفاده آنها منوط به بیانی از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم باشد، دور لازم می‌آید یعنی لازم می‌آید که فهم قرآن منوط به بیانات رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم باشد، و فهم بیانات رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم هم منوط به فهم قرآن باشد، که اصطلاحاً این را دور و محال می‌دانند. مترجم [۱۱۶]

### گروه دوم (روایاتی که بالخصوص آورده شده)

**روایت اول:** ایشان روایتی از عامه نقل کرده که در آن آمده است: از علی علیه السلام سؤال کردند: آیا از وحی چیزی نزد شما هست؟ فرمود: نه، به آن خدا که دانه رامی شکافد و خلائق می‌آفریند سوگند، بعد از وحی موهبتی که هست این است که خدای تعالی به هر کس از بندگان که بخواهد، فهم در قرآنش را می‌دهد.

سپس گوید: این حدیث از احادیث برجسته است، و کمترین چیزی را که می‌رساند این است که معارف صادره از مقام علمی آن جناب که عقول را مدهوش و متحیر کرده، هم‌اشار از قرآن گرفته شده است.<sup>۱۱۷</sup>

**روایت دوم:** عن أمير المؤمنين عليه السلام: ترد على أحدهم القضية في حكم من الأحكام فيحكم فيها برأيه، ثم ترد تلك القضية بعينها على غيره فيحكم فيها بخلاف قوله، ثم تجتمع القضاة بذلك عند الإمام الذي

استقضاهم فيصوب آراءهم جميعاً، وإلهمهم واحد ونبيهم واحد وكتابتهم واحد! فأمرهم الله سبحانه بالاختلاف فأطاعوه؟ أم نهامهم عنه فعصوه؟ أم أنزل الله ديناً ناقصاً فاستعان بهم على إتمامه؟ أم كانوا شركاء، فلهم أن يقولوا وعليه أن يرضى؟ أم أنزل الله ديناً تاماً فقصر الرسول صلى الله عليه وآله وسلم عن تبليغه وأدائه؟ والله سبحانه يقول: "ما فرطنا في الكتاب من شيء"، وفيه تبيان كل شيء، وذكر أن الكتاب يصدق بعضه بعضاً، وأنه لا اختلاف فيه فقال سبحانه: "ولو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافاً كثيراً".<sup>۱۱۸</sup>

وإن القرآن ظاهره أتيق وباطنه عميق لا تحصى عجائبه، ولا تنقضي غرائب، ولا تكشف الظلمات إلا به.<sup>۱۱۹</sup>

یعنی: بر یکی از آنها اختلافی عرضه می‌شود تا درباره آن قضاوت کند؛ او به رأی شخصی خودش در آن نظر می‌دهد و حکم می‌نماید، همین قضیه بر دیگری عرضه می‌شود و او بر خلاف قاضی اول حکم می‌کند، سپس قاضیان نزد امام (وخلیفه‌ای) که آنان را به قضاوت منصوب کرده جمع می‌شوند و او کار همه آنان را تأیید نموده، حکم به صحت همه آن قضاوت‌ها می‌کند، در حالی که خدا و پیامبر و کتاب آسمانی آنها یکی است!

آیا خدا دستور داده که اختلاف کنند و آنها با این کارشان فرمانبرداری خدا کرده‌اند؛ یا اینکه خدا آنها را از اختلاف نهی کرده و این کارشان معصیت و نافرمانی خداست؟! یا اینکه خدا دین ناقصی فرستاد و از آنها کمک گرفته تا آن را کامل کنند؟! یا اینکه با خدا شریک هستند و خدا ناچار است نظریه آنها را بپذیرد و به آن رضایت دهد؟! یا اینکه خدا دین را کامل فرستاد ولی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در تبلیغ و رساندن آن کوتاهی کرده است؟!

خدای سبحانه می‌فرماید: ما در این کتاب از بیان هیچ چیزی فروگذار نکرده‌ایم، و در آن تبيان هر چیزی هست، و فرموده، آیات آن یکدیگر را تصدیق می‌کنند و در آن اختلافی نیست، اگر از جانب غیر خدا بود، در آن اختلاف بسیار می‌یافتند. قرآن ظاهری نیکو و شگفت‌انگیز و باطنی عمیق دارد، عجائب آن بی‌شمار و غرائب آن بی‌پایان است، و تاریکی‌ها

اگر شما به یک کتاب علمی برخورد کردید که دیگران را دعوت به تحدی کرده و قسمتی از آن کتاب را مطالعه کردید و آن را در فنّ خودش کم‌نظیر یا بی‌نظیر دیدید، آیا تحدی او مستلزم این است که شما بتوانید همه کتاب را بفهمید؟ اگر عمده مطالب آن را دریافت کردید و مولف کتاب نیز برای دفاع از آماج خود کاملاً اعلام آمادگی داشت، به گونه ای که هر گونه شک و تردیدی را زائل کند، برای تصدیق صاحب کتاب کافی نیست؟

قرآنی... کلامی است که الفاظش در عین اینکه از یکدیگر جدایند به یکدیگر متصل هم هستند، به این معنا که هر يك بیانگر دیگری، و به فرموده علی علیه السلام شاهد بر مراد دیگری است.<sup>۱۲۸</sup>

### نقد کلام ایشان

#### جواب از استدلال به گروه اول روایات

اولاً: روایاتی که در رجوع به قرآن و عرض اخبار بر آن، وارد شده، مخصوص به محکمت است، و لذا همه علما برای حجیت ظواهر قرآن به آن استدلال کرده‌اند، این مطلب هم از روایات ظاهر است و هم در کلمات اعلام به آن تصریح شده است، پس ربطی به محل نزاع که آیات متشابه است، ندارد.

ثانیاً: برداشتی که ایشان از روایات عرض اخبار بر قرآن کرده است صحیح نیست، چون معنا ندارد که تمام آنچه پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و خاندانش علیهم السلام - در معارف، عقائد، احکام، سرگذشت پیامبران گذشته علیهم السلام و امت‌های آنها، آینده امت، جزئیات عوالم آینده شامل: برزخ، قیامت، بهشت، دوزخ و ... - فرموده‌اند، همه به تفصیل در قرآن بیان شده باشد به نحوی که با عرضه کردن روایات بر آن، صحت و سقم آن بر ما روشن شود. بلکه مقصود این است که روایات، شاهد قرآنی دارد، و یا اینکه با معارف و احکام موجود در قرآن تنافی نداشته، موافق آن باشد، مثلاً اگر روایتی بر جبر دلالت داشت با قرآن منافات دارد زیرا خداوند فرموده: "إِنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ"، پس نمی‌شود مدلول آن را پذیرفت. و شاهد این مدعا مواردی است که در فقه از موافقت یا مخالفت روایات با قرآن بحث می‌شود و هیچ کسی توهم نکرده که معنای موافقت این است که مفاد و مدلول آن نصوص بعینه در قرآن موجود است، چون در این صورت نیازی به روایت نبود و برای اثبات مطلب، خود قرآن کافی بود.

با توجه به بیان گذشته، جواب اشکال دور هم واضح شد؛ زیرا تمام این روایات - تمسک، اخذ و عرض اخبار بر قرآن - مخصوص محکمت است، و آنچه فهمش متوقف بر بیان

وظلمات جز با آن بر طرف نشود. ایشان پس از ذکر این روایت گفته‌اند: این روایت صراحتاً اعلام می‌دارد که هر نظریه دینی باید منتهی به قرآن گردد، و اینکه فرمود: «وفیه تبیان کل شیء» نقل به معنای آیه‌ای است از قرآن.<sup>۱۲۹</sup>

**روایت سوم:** از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: «المتشابه ما اشتبه علی جاهله»<sup>۱۳۰</sup>، یعنی: متشابه آن آیاتی است که مفهومش برای کسی که معنایش را نمی‌فهمد مشتبه است. در تفسیر المیزان آمده است: در این حدیث اشاره‌ای است به اینکه متشابه آن نیست که به هیچ وجه نتوان معنایش را فهمید بلکه فهمیدن معنای آن نیز ممکن است.<sup>۱۳۱</sup>

**روایت چهارم:** امام رضا علیه السلام می‌فرماید: "من ردّ متشابه القرآن إلى محکمه هدی إلى صراط مستقیم"<sup>۱۳۲</sup>، یعنی: کسی که متشابه قرآن را به محکم آن برگرداند، به راه راست هدایت شده است. ایشان پس از این روایت می‌نویسد: این اخبار به طوری که ملاحظه می‌کنید، در تفسیر متشابه معنایی نزدیک به هم دارند، و همه گفتار قبلی ما را تأیید می‌کند که گفتیم تشابه قبل از رفع ابهام است و چنان نیست که به هیچ وجه نشود آن را بر طرف کرد، بلکه با ارجاع متشابه به محکم و با تفسیر محکم از آن، تشابهش بر طرف می‌شود.<sup>۱۳۳</sup>

**روایت پنجم:** ایشان در آخر بحث محکم و متشابه گوید: اضافه بر اینکه در این بین روایتی از اهل بیت علیهم السلام رسیده که به طور صریح دلالت بر همین معنا دارد، نظیر روایتی که صاحب محاسن آن را به سند خود از ابی‌لبید بحرانی از ابی‌جعفر علیه السلام نقل کرده که در ضمن حدیثی فرمود: هر کس خیال کند که کتاب خدا مبهم است هم خودش هلاک شده و هم دیگران را هلاک کرده.<sup>۱۳۴</sup>

**روایت ششم:** و پس از روایت گذشته گوید: و قریب به این مضمون باز در محاسن و احتجاج از همان جناب آمده: وقتی سخنی از من می‌شنوید، همان مطلب را از کتاب خدا بپرسید.<sup>۱۳۵</sup>

**روایت هفتم:** در اشاره به حدیث: "ویشهد بعضه علی بعض"<sup>۱۳۶</sup> می‌گوید: و اما بیان

انصاف این است که هیچ کس نمی‌تواند ادعا کند مقصود خدا را در همه آیات به یقین فهمیده است، لذا خود مؤلف بارها در تفسیر المیزان الفاظی را به کار برده که حاکی از شک و تردید در مطلب است مانند: "يَحْتَمِلُ"، "يُمْكِنُ"، "وَاللَّهِ أَعْلَمُ" ... چون جایی که تفسیر قرآن کاملاً روشن باشد دیگر این الفاظ وجهی ندارد. پس ادعای علم، قطع، یقین و عدم احتمال خلاف در آنچه که در تفسیر آیات متشابه گفته‌اند، صحیح نیست. شاهد این مطلب اختلافات عجیبی است که بین مفسرین، حتی بین مؤلف تفسیر المیزان و معاصرین و شاگردانش، و حتی در خود آیه شریفه: "وَأَخْرَجْنَا مُتَشَابِهَاتٍ" وجود دارد، ایشان برای مراد از تأویل در این آیه، ده نظریه، و برای محکم و متشابه بیست قول ذکر کرده است!



و در تفسیر سوره بقره در مورد آیه شریفه: "وَاتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكٍ سُلِيمَانٍ.." گفته اند: مفسرین در تفسیر این آیه اختلاف عجیبی به راه انداخته اند، به طوری که نظیر این اختلاف را در هیچ آیه ای از ایشان نمی یابیم... اگر احتمالات و اختلافهایی را که ذکر کردیم در یکدیگر ضرب کنیم، حاصل ضرب سر از عددی سرسام آور در می آورد، و آن یک میلیون و دویست و شصت هزار احتمال است و به خدا سوگند این مطلب از عجایب نظم قرآن است که یک آیه اش با مذاهب و احتمالاتی می سازد که عددش حیرت انگیز و محیر العقول است، و در عین حال کلام همچنان بر حسن و زیبایی خود متکی است و به زیباترین حسنی آراسته است، و خدشه ای بر فصاحت و بلاغتش وارد نمی شود.

حضرت می خواهد با این بیان به آنها بفهماند که علت اصلی اختلاف امت، جدا شدن آنها از تالی، همطراز، همسنگ، قیّم و میّین قرآن است،<sup>۱۳۰</sup> چنانکه در روایت دیگر فرمود: تمامی آنچه این امت در آن نزاع و اختلاف دارند از امر خداوند، دانش آن از کتاب الهی نزد ماست.<sup>۱۳۱</sup>

نتیجه اینکه، این صحیح است که هر نظر دینی به قرآن منتهی می شود ولی مردم از درک و فهم و تشخیص آن ناتوان و عاجزند و چاره ای جز رجوع به اهل بیت علیهم السلام ندارند، امام صادق علیه السلام فرمود: هیچ امری نیست که دو نفر در آن اختلاف داشته باشند مگر آنکه ریشه و اصل آن در کتاب خدا بیان شده است ولی عقل مردم به آن نمی رسد.<sup>۱۳۲</sup>

**روایت سوم:** از این روایت استفاده می شود که متشابه برای همه متشابه نیست و چنین نیست که برای هیچ کس معلوم نباشد و اصلاً ثمره وجودی نداشته باشد؛ پس کسانی هستند که آن را بدانند، اما اینکه آنها چه کسانی هستند، و آیا برای همه ممکن است که بتوانند معنای آن را به دست آورند؟ و اینکه چگونه می شود علم به متشابه پیدا کرد؟! و... روایت از این جهت در مقام بیان نیست.

از ادله دیگر استفاده می شود که فقط راسخان در دانش که امامان معصوم علیهم السلام هستند آن را می دانند، و تنها راه شناخت آن برای دیگران، یاد گرفتن از آنها است.

**روایت چهارم:** از این روایت استفاده می شود که به آنچه از متشابهات به ذهن می رسد نمی شود اعتماد و اکتفا نمود بلکه باید در آن موضوع به محکمت رجوع کرد، و ردّ متشابه به محکم از این جهت نیست که حتماً محکمت متضمّن بیان تفصیلی آیات متشابه باشد، بلکه با آن فهمیده می شود که مقصود خدای تعالی ظاهر آیه متشابه نبوده است.

**روایت پنجم:** روایت محاسن در کلام ایشان ناقص آمده است! قسمت اول آن به وضوح برخلاف مدّعی ایشان دلالت دارد و قرینه برای مراد از ذیل آن است، متن کامل روایت چنین است: ابولیب بحرانی گوید: مردی در مکه نزد امام باقر علیه السلام آمد و مسائلی مطرح کرده، از آن حضرت جواب گرفت. یکی

پیشوایان معصوم علیهم السلام است، آیات متشابه است، پس اصلاً دور لازم نمی آید.

### جواب از استدلال به گروه دوم روایات

**روایت اول:** مقصود ایشان از این کلام چیست؟ آیا حضرت این مطالب علمی را که از قرآن گرفته شده، به علم خاص از جانب خدا و پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم می داند؛ یا اینکه به سعی و تلاش و اجتهاد خویش بدان رسیده است؟

بنابر این، روایت ربطی به استدلال ایشان ندارد زیرا این از ویژگی های اهل بیت علیهم السلام است که علم و دانش همه قرآن از جانب خدای تعالی به آنها داده شده است، چنانکه روایات آن در بخش اول گذشت.

اما بنابر شق دوم، اشکال کلام ایشان این است که ائمه علیهم السلام نیازی به اجتهاد و سعی و کوشش برای فهم آیات ندارند چنانکه از ملاحظه روایات بی شماری که در ابواب مختلف علوم آنها وارد شده، ظاهر می شود. پس نیاز آنها به اجتهاد، با دانش الهی آنها، ارتباط آنها با عالم بالا، سخن گفتن فرشتگان با آنها و... منافات دارد.<sup>۱۳۳</sup>

شگفتا که با وجود روایات وارده در علوم آل محمد علیهم السلام در نهج البلاغه، اصول کافی، بصائر الدرجات و... ایشان به روایتی که عامه در نقل آن متفردند چنین اهتمام ورزیده و آن را از روایات درخشان شمرده است! با اینکه غرض اهل خلاف از این روایت آن است که علوم اختصاصی که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به امر خداوند فقط برای امیرمؤمنان علیه السلام بیان فرموده، انکار نمایند. و این روایت جعلی را در مقابل مصحف امیرمؤمنان علیه السلام - که جمع آوری تنزیل، تأویل، تفسیر، شأن نزول، و ترتیب آیات قرآن به کیفیت نزول آن بوده - تراشیده اند!

**روایت دوم:** با دقت در این روایت روشن می شود که امیرمؤمنان علیه السلام اهل رأی را مذمت کرده به اینکه، وقتی شما در معبود، پیامبر، و کتاب آسمانی مشترک هستید و اختلافی ندارید، چگونه آراء و اقوال مختلف و گوناگون دارید! در حالی که قرآن شامل همه احکام و معارف است.

علامه حلی می‌فرماید:  
اگر معصومی نباشد  
که از کلام او یقین به  
معنای آیات متشابه پیدا  
شود، وجود آیات متشابه  
و مخاطب قرار دادن  
مکلفین به آن مستلزم  
فتنه‌ای است که خدا ما  
را از آن منع کرده است  
؛ زیرا آرا و عقائد ارباب  
نظر در مورد آن مختلف  
است و به همین جهت  
مردم به گمراهی و اشتباه  
می‌افتند، پس بایستی  
معصومی باشد که از  
طریق او بتوان مراد از  
آن آیات را دریافت نمود.  
در غیر معصوم وجهی  
برای ترجیح نظریه هیچ  
کس بر دیگری وجود  
ندارد، و هر یک مدعی  
است که هر کس با نظر  
من مخالف باشد دنبال  
فتنه‌جویی است، و این  
خود فتنه است!

از پرسش‌هایش این بود که: آیا شما گفته‌ای که هیچ مطلبی از قرآن نیست مگر اینکه شناخته شده است؟ حضرت فرمود: نه، من چنین نگفته‌ام، بلکه آنچه من گفته‌ام این است که: چیزی از قرآن نیست مگر اینکه بر آن دلیل ناطقی از جانب خدا در قرآن وجود دارد که مردم از آن آگاهی ندارند.

باز پرسید: شما گفته‌ای که هیچ چیز از قرآن نیست مگر آنکه مردم نیازمند به آن هستند؟ حضرت پاسخ داد: آری! حتی یک حرف از آن را. از حضرت پرسید: مقصود از "المص" چیست؟ ابولبید گوید: حضرت پاسخ او را دادند ولی من آن را فراموش کردم. هنگامی که آن مرد بیرون رفت حضرت به من فرمود: این تفسیر آیه مطابق ظاهر قرآن بود، می‌خواهی از تفسیر باطن آن برایت بگویم؟ عرض کردم: مگر قرآن ظاهر و باطن دارد؟ حضرت فرمود: آری! قرآن دارای ظاهر، باطن، معانی، ناسخ، منسوخ، محکم، متشابه، سنن، أمثال، فصل، وصل و... است، پس کسی که خیال کند کتاب خدا مبهم است خود هلاک شده و دیگران را نیز به هلاکت و گمراهی کشانده است.<sup>۱۳۳</sup>

شیخ حرّ عاملی رحمه‌الله در وسائل فرموده: مقصود از جمله اخیر این است که چنین نیست که قرآن بر همه مبهم باشد (و هیچ فایده‌ای بر آن تصوّر نشود)، بلکه برای امامان معصوم علیهم السلام و کسانی که از آنها یاد گرفته‌اند، ابهامی در آن وجود ندارد. اگر معنای روایت جز این باشد با صدر روایت سازگار نیست بلکه آن را نقض می‌کند.<sup>۱۳۴</sup>

**روایت ششم:** اولاً: استشهاد و استناد پیشوایان معصوم علیهم السلام به آیات قرآن، دلیل نمی‌شود که دیگران هم می‌توانند از قرآن همان مطالب را استفاده کنند.

ثانیاً: با ملاحظه دنبال روایت معلوم می‌شود که این روایت نیز بر مدعای ایشان دلالت ندارد، بلکه آن را خدشه‌دار می‌نماید!

متن کامل روایت چنین است: امام باقر علیه‌السلام فرمود: اگر برای شما مطلبی گفتم، (دلیل) آن را از قرآن بپرسید. سپس در ادامه صحبت فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم مردم را از قیل و قال (یعنی گفتگوی‌های بی‌جا) و تباه کردن و ضایع کردن مال و ثروت

و زیاد سؤال کردن منع فرمود.

به امام باقر علیه‌السلام عرض کردند: ای پسر پیامبر! در کجای قرآن این مطالب آمده است؟ حضرت در پاسخ آیات زیر را قرائت فرمود: "لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ" و "وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا" و "لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسْأَلُكُمْ".<sup>۱۳۵</sup>

چنانکه ملاحظه می‌کنید، مفهوم (نجوی) با (قیل و قال) متفاوت است، گرچه گاهی در مصداق مشترک باشند، و همچنین متفاهم عرفی از «لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسْأَلُكُمْ» نهی از کثرت سؤال نیست پس چگونه می‌شود گفت: این روایت دلالت مطابقی بر مقصود صاحب تفسیر المیزان - یعنی استغناء قرآن از بیان - دارد و استدلال حضرت به این آیات، دلیل آن است که: آن معنا در افق فهم شنونده بوده، و ذهن شنونده می‌توانسته مستقلاً آن را درک کند.<sup>۱۳۶</sup> و در نتیجه تفسیر قرآن به قرآن برای همه جایز است!

**روایت هفتم:** چنانکه نور و هدایت بودن قرآن و تبیان کل شیء بودن آن دلالت بر بی‌نیازی مردم از اهل بیت علیهم السلام در فهم قرآن ندارد، همچنین گویا بودن آیات به واسطه یکدیگر و تصدیق و تأیید نمودن همدیگر در واقع و عالم ثبوت، معنایش استقلال مردم در فهم قرآن و توان رسیدن به آیات متشابه نیست، لذا امیرمؤمنان علیه‌السلام به مدعی تناقض آیات قرآن فرمود: آیات کتاب خداوند تصدیق یکدیگر می‌کنند نه تکذیب، ولی تو عقلی که از آن بهره‌مند باشی نداری.<sup>۱۳۷</sup>

گذشته از آنکه با بقیه روایات در همین زمینه چه خواهند کرد که: «القرآن ينسخ بعضه بعضاً»، یعنی: آیات قرآن بعضی ناسخ بعضی دیگرند. و یا: «المتشابه هو الذي يشبه بعضه بعضاً»، یعنی: آیات متشابه آن آیاتی است که بعضی با بعضی دیگر شبیه هستند (و امکان اشتباه بین آنها وجود دارد). پس چنانکه بعضی آیات تصدیق‌کننده بعضی دیگرند، بعضی از آیات هم ناسخ یا شبیه یکدیگرند، و چه بسا مفسّر ندانسته به آیه نسخ‌شده استدلال و احتجاج کند و یا به سبب شباهت آیات، امر بر او مشتبه شود.



## استدلال به سیره عملی معصومین علیهم السلام

آخرین نکته در استدلال صاحب تفسیر المیزان این است که طریقه‌ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و امامان اهل بیت او علیهم السلام در تفسیر سلوک نموده‌اند... به طوری که از احادیث تفسیری آنان بر می‌آید، همین طریقه‌ای است که ما بیان کردیم.<sup>۱۳۸</sup>

ایشان پس از ذکر حدیث ثقلین گوید: در بسیاری از روایات تفسیری که از این خاندان رسیده، طریقه استدلال به آیه‌ای برای آیه دیگر، و استشهاد به یک معنا بر معنای دیگر به کار رفته، و این درست نیست مگر وقتی که معنا معنایی باشد که در افق فهم شنونده باشد و ذهن شنونده بتواند مستقلاً آن را درک کند.<sup>۱۳۹</sup> چون از راهی که برایش تعیین شده (یعنی مراجعه به بقیه آیات) برای فهم آن وارد شده است.<sup>۱۴۰</sup>

## نقد کلام ایشان

اشکال این بیان پر واضح است؛ زیرا چنانکه در بسیاری از روایات آمده است، خدای تعالی علم تفسیر قرآن را به اهل بیت علیهم السلام عنایت کرده، و این از علوم مخصوص آنهاست که دیگران را از آن بهره‌ای نیست، مگر به واسطه تعلم از آنها و روشن است که فهم راویان از معنای آیه‌ای که در روایتی به آن استشهاد شده، دلیل بر جواز تفسیر قرآن به قرآن در همه جا نمی‌تواند باشد، بلکه به قرینه بقیه روایات می‌فهمیم: یا اینکه آن آیه از محکّمات بوده است؛ یا اینکه مخاطب از راه صحیح آن - یعنی بیان خود ائمه علیهم السلام - برای فهم آیه وارد شده است.

پس اینکه سیره اهل بیت علیهم السلام تفسیر قرآن به قرآن بوده، دلیل نمی‌شود که دیگران - که به تصریح روایات در علم و دانش قرآن با آنها مشترک نیستند و از درک آن قاصرند - نیز می‌توانند تفسیر قرآن به قرآن کنند. ذکر این مطلب را ضروری می‌دانیم که امامان علیهم السلام نیز در این قضیه - مثل بقیه موارد - با اتکاء به رأی اظهار نظر نمی‌کنند، بلکه واقع مطلب نزد آنها - به دانش خاص الهی - منکشف است.<sup>۱۴۱</sup>

امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: اهل

دانش قرآن - که خدای تعالی به آنها علم قرآن را عنایت فرموده - اجازه ندارند که به هوی و رأی و قیاس در قرآن اخذ نمایند، خدای تعالی به واسطه دانشی که در اختیار آنها گذاشته و مخصوص آنها گردانیده، آنها را از این امور بی‌نیاز کرده است. آنها اهل ذکر هستند که خدا به امت دستور داده از آنها سؤال کند.<sup>۱۴۲</sup>

## بخش سوم

### پاسخ صاحب المیزان از شبهات نیاز به تفسیر معصومین علیهم السلام

در تفسیر المیزان، نظریه عدم استقلال قرآن، به محدثین و اخباریها نسبت داده شده است. ایشان چند دلیل مهم مخالفان را ذکر نموده و سپس در آن به شرح ذیل مناقشه کرده است:

الف. اشکال در استدلال آنها به آیات

ب. اشکال در استدلال آنها به روایات، یعنی روایات ناهیه از تفسیر به رأی، قول به غیر علم در قرآن، خوض و جدال در آن و... و حدیث ثقلین و غیره.

سپس ایشان در آخر وجه جمعی برای روایات مختلف که در این زمینه وارد شده است، ارائه داده‌اند که خواهد آمد.

### مناقشه در استدلال به آیه اول

"هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذْكُرُ إِلَّا أَهْلُ الْأَلْبَابِ".

ایشان در رد استدلال به این آیه گفته‌اند: اما آن عده که به اصطلاح محدث، یعنی حدیث‌شناس بودند، در فهم معانی آیات اکتفاء کردند به آنچه که از صحابه و تابعین روایت شده، حالا صحابه در تفسیر آیه چه گفته‌اند؟ و تابعین چه معنایی برای فلان آیه کرده‌اند؟ هر چه می‌خواهد باشد، همین دلیل که نامش روایت است، کافی است، اما مضمون روایت چیست؟ و فلان صحابه در آن روایت چه گفته؟ مطرح نیست، هر جا هم که در تفسیر آیه روایتی نرسیده بود توقف می‌کردند، و می‌گفتند درباره این آیه چیزی نمی‌توان گفت، برای اینکه نه

علامه طباطبایی (ره) در مورد بعضی از آیات اعتراف کرده که معنای آن را از خود قرآن نیافته است. در تفسیر "أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ" به صراحت گفته است: لیکن - متأسفانه - در آیات کریمه قرآن چیزی که بتواند این آیت را تفسیر کند و معلوم سازد که این جنبنده‌ای که خدا به زودی از زمین بیرون می‌آورد چیست؟ و چه خصوصیتی دارد؟ و صفات و نشانی هایش چیست؟ و با مردم چه تکلّمی می‌کند و چه خصوصیتی دارد و چگونه از زمین بیرون می‌آید؟ و چه می‌گوید؟ وجود ندارد، بلکه سیاق آیه بهترین دلیل است بر اینکه مقصود مبهم گویی است و جمله مزبور از کلمات مرموز قرآن است.

## پاسخ مطلب اول و دوم

لفظ "صحابه و تابعین" اذهان را به خشویه و اخباری‌های سنی مذهب سوق می‌دهد در حالی که در آخر همین بحث - و همچنین در بحث محکم و متشابه، در جلد سوم - برای اثبات مدعای خویش به سیره امامان معصوم علیهم السلام استدلال کرده‌اند، پس مخاطب کسانی بوده‌اند که به روایات اهل بیت علیهم السلام تمسک می‌کردند. مضافاً به اینکه این نظریه اختصاص به محدثین ندارد. همه اصولیین به صراحت در عنوان بحث حجیت قرآن حجیت را منحصر در نص و ظاهر آیات دانسته و تصریح به عدم حجیت آیات متشابه کرده‌اند، لذا نیازی به تتبع کلمات آنها دیده نمی‌شود. شیخ طوسی رحمه‌الله فرموده: معانی آیات قرآن بر چهار قسم است... قسم چهارم آنچه لفظ بر بیش از یک معنا دلالت داشته، و احتمال اینکه خداوند هر کدام را اراده کرده، ممکن باشد، در این قسم از آیات سزاوار نیست کسی اقدام بر تعیین مقصود خداوند کند مگر به قول پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و یا امام معصوم علیه السلام.<sup>۱۴۵</sup>

جالب این است که ایشان در جای دیگر تصریح کرده است که مشهور بین شیعه و سنی همین است! متن عبارت ایشان چنین است: آنچه عملاً پیش مفسرین از صدر اول تاکنون دائر و مورد اعتماد است این است که: محکومات آیاتی هستند که معنی مراد آنها روشن است و به معنی غیر مراد اشتباه نمی‌افتند، به این گونه آیات باید ایمان آورد و عمل هم کرد. و آیات متشابهه آیاتی هستند که ظاهرشان مراد نیست و مراد واقعی آنها را که تأویل آنها است جز خدای نداند و بشر را راهی به آن نیست، به این گونه آیات باید ایمان آورد ولی از پیروی و عمل به آنها توقّف و خودداری نمود.

این قولی است که در میان علماء اهل سنت و جماعت مشهور است. و مشهور در میان شیعه نیز همین قول است، جز اینکه اینان معتقدند که تأویل آیات متشابهه را پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم و ائمه اهل بیت علیهم السلام نیز می‌دانند ولی عامه مؤمنین که به تأویل متشابهات راه ندارند، علم به آن را باید به خدا و پیغمبر و ائمه هدی ارجاع نمایند.<sup>۱۴۶</sup>

## پاسخ مطلب سوم

الفاظش آن ظهوری را دارد که احتیاج به بحث و اعمال فکر نداشته باشد، و نه روایتی در ذیلش رسیده که آن را معنا کرده باشد، پس باید توقف کرد، و گفت: همه از نزد پروردگار است، هر چند که ما معنایش را نفهمیم. و تمسک می‌کردند به جمله "وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا" راسخان در علم گویند: ما بدان ایمان داریم، همه‌اش از ناحیه پروردگار ما است، نه تنها آنهایی که ما می‌فهمیم. این عده در این روشی که پیش گرفتند، خطا رفته‌اند... و حال آنکه اولاً قرآن کریم نه تنها عقل را از اعتبار نینداخته، بلکه معقول هم نیست که آن را از اعتبار بیندازد، برای اینکه اعتبار قرآن و کلام خدا بودن آن (و حتی وجود خدا)، به وسیله عقل برای ما ثابت شده. و در ثانی، قرآن کریم حجیتی برای کلام صحابه و تابعین و امثال ایشان اثبات نکرده، و هیچ جا نفرموده، یا ایها الناس، هر کس صحابی رسول خدا باشد، هر چه به شما گفت بپذیرید که سخن صحابی او حجت است، و چطور ممکن است حجت کند با اینکهمیان کلمات اصحاب اختلاف‌های فاحش هست، مگر آنکه بگوییم قرآن بشر را به سفسطه یعنی قبول تناقض‌گوییها دعوت کرده، و حال آنکه چنین دعوتی نکرده.<sup>۱۴۳</sup>

و باز در تفسیر المیزان در تفسیر آیه گذشته آمده است: آیات متشابه به وسیله آیات محکم، محکم می‌شود.<sup>۱۴۴</sup>

## نقد کلام ایشان

خلاصه کلام ایشان این شد:

۱. این دعوی مربوط به محدثین و اخباری‌ها است.
۲. آنها به کلمات صحابه و تابعین بسنده می‌کنند.
۳. استناد به آیه: "يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا" صحیح نیست.
۴. این ابطال حجیت عقل است، پس معقول نیست.
۵. خداوند حجیت در اقوال صحابه و تابعین قرار نداده است.
۶. اختلاف اقوال صحابه و تابعین، مانع از پذیرفتن آن می‌شود.
۷. آیات متشابه به وسیله آیات محکم، محکم می‌شود.

آنچه واقعا جای تعجب است این است که مولف المیزان در ضمن کلامی گوید: ... منطوق الآيات الدالة على أن القرآن يفسر بعضه بعضا. صريح آیات دلالت می‌کند بر اینکه آیات قرآن یکدیگر را تفسیر می‌کنند. چون چنین مطلبی در منطوق روایات هم نیست چه رسد به آیات!



شگفتا که با وجود روایات وارده در علوم آل محمد علیهم السلام در نهج البلاغه، اصول کافی، بصائر الدرجات و... مرحوم طباطبایی به روایتی که عامه در نقل آن متفردند چنین اهتمام ورزیده و آن را از روایات درخشان شمرده است! با اینکه غرض اهل خلاف از این روایت آن است که علوم اختصاصی که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به امر خداوند فقط برای امیرمؤمنان علیه السلام بیان فرموده، انکار نمایند. و این روایت جعلی را در مقابل مصحف امیرمؤمنان علیه السلام - که جمع آوری تنزیل، تأویل، تفسیر، شأن نزول، و ترتیب آیات قرآن به کیفیت نزول آن بوده - تراشیده اند!

سر ندهند! آیا این ابطال حجیت عقل است؟ آیا منافاتی با عقل دارد؟ آیا به نور و هدایت و... بودن قرآن ضرری می‌رساند؟

اگر منافات با حکم عقل داشت، چگونه قابل استثنا بود؟ در حالی که حروف مقطعه بهترین شاهد برای استثنا است. بلکه خود شما در تفصیل احکام و قصص و معاد استثنا قائل شدید و پذیرفتید که فهم آن متوقف بر بیان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم است. پس چرا از ضمیمه کردن آیات متشابه امتناع می‌کنید؟! پس روایاتی که در مدح عقل و عقلا وارد شده است، مربوط به پیروی عاقل از عقل و خرد است در آنچه درک می‌کند، نه مدح او بر پیروی از وهم و ظن و گمان! مثلاً اگر کسی به غلامش بگوید: این لیست وظائف روزانه توست، در موارد مشتبیه وظیفه تو این است که از پسرم کسب تکلیف کنی تا برای تو توضیح دهد، کاملاً روشن است که اگر غلام در مطلبی دچار تردید شود حق ندارد از پیش خود استظهار کند، و اگر بدون مراجعه به فرزند اربابش در مطلبی از پیش خود استنباطی کرد، نظر او نزد مولی هیچ ارزشی ندارد.

همین بیان در مورد آیات متشابه جاری است که خدای تعالی ما را ارجاع به اهل بیت علیهم السلام داده، و از اظهار نظر در آن نهی فرموده است.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: بپرهیزد از اینکه خدا شما را تکذیب کند! عرض کردند: چگونه؟ فرمود: یکی از شما می‌گوید: خدا چنین گفته است. خدا می‌فرماید: دروغ گفتی من چنین نگفته‌ام. یا می‌گوید: خدا چنین نگفته است. خدا می‌فرماید: دروغ گفتی، من چنین نگفته‌ام.<sup>۱۴۹</sup>

نگویی: بعد از تأمل و تدبّر به مقصود خداوند تعالی پی می‌بریم و دیگر قول به غیر علم نخواهد بود. چون گوییم: ادعای عدم احتمال خلاف در همه نظرات یک مفسّر، صحیح نیست.

در آخر این قسمت ذکر دو نکته را لازم می‌دانیم:

۱. بدون شک توحید، یعنی اثبات صانع، صفات حق تعالی و... همچنین نبوت و امامت و حجیت قرآن و... همه اینها به عقل که حجت

اگر این استناد صحیح نبود، پس چرا در روایتی که خود ایشان آورده‌اند، امیرمؤمنان علیه السلام به همین آیه استناد کرده‌اند؟!<sup>۱۴۷</sup> حضرت در روایت مذکور مدح و ثنای راسخان می‌کند به این بیان که: آنها از وارد شدن در مطالبی که خدای تعالی بر آن پرده انداخته خودداری کرده، و به جهل و نادانی خویش اعتراف می‌نمایند و می‌گویند: «أَمَّا بِهٖ كُلِّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا» یعنی: ما بدان ایمان آوردیم، همه (چه محکم و چه متشابه) از جانب پروردگار ماست. حق تعالی این اعتراف به عجز و ناتوانی از دنبال کردن آنچه بدان احاطه علمی ندارند - را از آنها ستایش کرده، و امتناع از بحث و تعمق و موشکافی در آنچه را که تکلیف نداشتند، رسوخ در علم نامیده است!<sup>۱۴۸</sup> اصلاً وقتی معنای آیات روشن نبود چه باید کرد؟ آیا انکار کنیم که از جانب خدا است به این جهت که روشن نیست؟ یا ایمان آورده و با عقل ناقص خویش در پی فهم آن باشیم؟

روایت امیرمؤمنان علیه السلام به وضوح دلالت دارد که خداوند از ما نخواسته در آیات متشابه بحث و تعمق داشته باشیم. پس در صورت دسترسی به معنای آن از دلیل معتبر تفصیلاً نیز به آن اخذ می‌کنیم و گرنه ایمان اجمالی کافی است.

#### پاسخ مطلب چهارم

آیا ابطال حجیت عقل امکان دارد؟! آیا هیچ عاقلی آن را می‌پذیرد؟! آری، این کلام حقّی است ولی ربطی به نیاز قرآن به تفسیر پیشوایان معصوم علیهم السلام ندارد. آیا حجیت عقل اقتضا می‌کند که تمام قرآن برای همه مردم قابل فهم باشد؟! آیا خدای قرآن نمی‌تواند با پیامبرش اسرار و رموزی داشته باشد که دیگران از آن بی‌بهره باشند؟ پس چرا عقل حروف مقطعه را درک نمی‌کند؟ آیا حروف مقطعه از قرآن نیست؟

گاهی حکمت اقتضا می‌کند که در کلام خدا و پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم تشابه و اجمال وجود داشته باشد. و مشیت الهی بر این قرار گرفته که مردم مجبور شوند برای دریافت مطالب قرآنی به قیّم قرآن و معلم آن رجوع کنند و خود را از آنها بی‌نیاز ندانسته، ادعای بی‌جا نداشته باشند و ندای "حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ"

همین اشکال بر خود مؤلف وارد است که خدای تبارک و تعالی برای فهم ناقص بشر در آیات متشابه حجیت قائل نشده است، هر چند در آن تدبیر کرده و آیات مناسب با هر موضوعی را ملاحظه کند و تمام سعی و کوشش خود را به کار برد، به خصوص که بین مفسرین اختلافات عجیب مشاهده می‌شود حتی بین مؤلف و شاگردان و معاصرانش!

اصل حجیت کلام اهل بیت علیهم السلام قابل انکار نیست، چنانکه مؤلف در ذیل آیه شریفه "وَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ"<sup>۱۵۱</sup> آن را پذیرفته است، (البته حجیت غیر از نیاز است و ایشان نیاز قرآن به غیر را قبول ندارد) و حدیث شریف ثقلین و غیر آن بر این مطلب دلالت دارد.

#### پاسخ مطلب هفتم

هیچ دلیلی بر این مدعا وجود ندارد، چگونه ممکن است آیه متشابه تبدیل به محکم شود؟ چنانکه قبلاً گذشت، با ارجاع متشابه به محکم، فقط می‌فهمیم که ظاهر آیه متشابه مقصود خدا نبوده است، ولی دلیلی وجود ندارد که به مجرد رجوع به محکومات، معنای متشابهات روشن و واضح شود.

خلاصه اینکه، محکومات قرآن به خودی خود، وبدون بیان ائمه علیهم السلام، بیانگر و روشن‌کننده تمام آیات متشابه نیست.

#### مناقشه در استدلال به آیه دوم

"وَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ"<sup>۱۵۲</sup>

ایشان استدلال به این آیه را در ضمن یک سؤال چنین مطرح کرده است: هیچ شکی نیست که اولاً قرآن برای فهمیدن مردم نازل شده، به شهادت اینکه فرمود: «إِنَّا أَنزَلْنَاهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ لِلنَّاسِ» و نیز فرموده: «هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ» و از این قبیل آیات بسیار است، و هیچ شکی نیست در اینکه مبین این قرآن رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم است، همچنانکه فرمود: «وَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» و آن جناب این کار را برای صحابه انجام داد، و تابعین هم از صحابه گرفتند، آنچه صحابه و تابعین از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم برای ما نقل کرده‌اند، بیانی است نبوی که به

درونی الهی است اثبات می‌شود اما لازم است که از حجت بیرونی الهی که انبیا و حجج الهی که دارای معجزاتند مدد گرفت. ولی عقل ما را ملزم می‌کند که - با اثبات نبوت و امامت به معجزه یا نص - باید از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و ائمه علیهم السلام پیروی کنی و حق سرپیچی از دستورات آنها را نداری.

اهل بیت علیهم السلام هم به صراحت فرموده‌اند که عقل از درک بسیاری از امور قاصر است و حق دخالت در آن را ندارد، مانند احکام فرعیه که کسی حق رأی و نظر دادن و قیاس کردن در آن را ندارد. از جمله مواردی که ائمه علیهم السلام از نظر دادن نهی کرده و فرموده‌اند: عقل از درک و فهم آن عاجز است، آیات متشابه است.

۲. آیا می‌شود گفت: برای انسان عاقل کافی است که به مطالعه کتب طب بپردازد، و با وجود عقل چه نیازی به مراجعه به طبیب دارد؟ همچنین در بقیه علوم و فنون، قطعاً چنین نیست. هنگامی که در مباحث فلسفی یا عرفانی به آنها اشکال می‌شود، پاسخ می‌دهند: شما به عمق مطلب نرسیده‌اید، اینها خیلی دقیق و عمیق است، شما از مبانی ارباب فن اطلاع ندارید، آنها اصطلاحات مخصوص به خود دارند و... اگر در نوشته مخلوقی که ایمن از لغزش و خطا و خبط و... نیست امر چنین باشد، چه باید گفت در کتاب الهی که خود خداوند تصریح فرموده: آیات آن بر دو قسم است: محکم و متشابه، و فرموده: بیان آن با ماست، و فرموده: تو بیان می‌کنی برای مردم آنچه را که نازل کردیم بر ایشان و...

نگویی: کتب فلسفه و عرفان و... برای عموم مردم نوشته نشده، به خلاف قرآن. چون گوییم: در قرآن نیز آیاتی وجود دارد که نازل نشده تا مردم بدون واسطه آن را درک کنند، و لذا فرموده‌اند: «أَمَّا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ خُوِطِبَ بِهِ»؛ یعنی فقط کسی قرآن را می‌فهمد که مخاطب قرآن بوده است.<sup>۱۵۰</sup>

#### پاسخ مطلب پنجم و ششم

البته مسلم است که کلام صحابه و تابعین ارزش استناد ندارد و دلیلی بر حجیت آن نیست، ولی مخاطب شما فقط عامه نیستند، چنانکه در پاسخ مطلب اول و دوم گذشت. در هر صورت

چنانکه نور و هدایت بودن قرآن و تبیان کل شیء بودن آن دلالت بر بی‌نیازی مردم از اهل بیت علیهم السلام در فهم قرآن ندارد، همچنین گویا بودن آیات به واسطه یکدیگر و تصدیق و تأیید نمودن همدیگر در واقع و عالم ثبوت، معنایش استقلال مردم در فهم قرآن و توان رسیدن به آیات متشابه نیست، لذا امیرمؤمنان علیه السلام به مدعی تناقض آیات قرآن فرمود: آیات کتاب خداوند تصدیق یکدیگر می‌کنند نه تکذیب، ولی تو عقلی که از آن بهره‌مند باشی نداری.



حکم قرآن نمی‌توان به آن بی اعتنایی نمود... و سپس در جواب آن گفته: ما در سابق هم گفتیم که آیات قرآن، عموم افراد بشر از کافر و مؤمن، از آنان که عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را درک کردند و آنان را که درک نکردند، دعوت می‌کند به اینکه پیرامون قرآن تعقل و تامل کنند، در بین آن آیات، خصوصاً آیه: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» دلالت روشنی دارد بر اینکه معارف قرآن معارفی است که هر دانشمندی با تدبر و بحث پیرامون آن می‌تواند آن را درک کند و اختلافی را که در ابتدا و به ظاهر در آیات آن می‌بیند بر طرف سازد. و با اینکه این آیه در مقام تحدی و بیان اعجاز قرآن است، معنا ندارد در چنین مقامی فهم قرآن را مشروط به فهم صحابه و شاگردان ایشان بدانیم. بلکه بالاتر، نمی‌توان در چنین مقامی درک معانی آن را به بیانات نبوی صلی الله علیه و آله وسلم حواله داد، چون کلام رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم در چنین زمینه‌ای، با کلامی است که موافق ظاهر کتاب الهی و مطابق آن است و یا مخالفت دارد، پر واضح است که در صورت موافقت احتیاجی به آن نیست، زیرا خود طرف ولو پس از تدبر و بحث همان معنا را درک می‌کند، و در صورت مخالفت، سازگاری با مقام تحدی نداشته و نمی‌تواند حجتی را بر خصم اقامه کند.<sup>۱۵۳</sup> بله، البته جزئیات احکام چیزی نیست که هر کس بتواند مستقلاً و بدون مراجعه به بیانات رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آن را از قرآن کریم استخراج کند، همچنانکه خود قرآن هم مردم را به این جناب ارجاع داده، و فرموده: «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» و در این معنا آیاتی دیگر نیز هست، و همچنین جزئیات قصص و معارفی از قبیل مسأله معاد، و از همین جا روشن می‌شود که شأن پیامبر در این مقام تنها و تنها تعلیم کتاب است و تعلیم عبارت از هدایت معلمی خیر نسبت به ذهن متعلم است، و کارش این است که ذهن متعلم را به آن معارفی که دستیابی به آن برایش دشوار است ارشاد کند، و نمی‌توان گفت تعلیم عبارت از ارشاد به فهم مطالبی است که بدون تعلیم، فهمیدنش محال باشد، برای اینکه تعلیم آسان

کردن راه و نزدیک کردن مقصد است، نه ایجاد کردن راه و آفریدن مقصد. معلم در تعلیم خود می‌خواهد مطالب را جوری دسته‌بندی شده تحویل شاگرد دهد که ذهن او آسانتر آن را دریابد، و با آن مأنوس شود، و برای درک آنها در مشقت دسته‌بندی کردن و نظم و ترتیب دادن قرار نگرفته، عمرش و موهبت استعدادش هدر نرفته، و احیاناً به خطا نیفتد. و این آن حقیقتی است که امثال آیه: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» و آیه: «وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» بر آن دلالت دارد. به حکم این آیات، رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم تنها چیزی از کتاب را به بشر تعلیم می‌داده و برایشان بیان می‌کرده که خود کتاب بر آن دلالت می‌کند، و خدای سبحان خواسته است با کلام خود آن را به بشر بفهماند، و دست‌یابی بر آن برای بشر ممکن است، نه چیزهایی را که بشر راهی به سوی فهم آنها ندارد، و ممکن نیست آن معانی را از کلام خدای تعالی استفاده کند، چنین چیزی با امثال آیه: «كِتَابٌ قُضِلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ» و آیه: «وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ» سازگاری ندارد، برای اینکه اولی قرآن را کتابی معرفی کرده که آیاتش روشن است، و برای قومی نازل شده که می‌دانند، و دومی آن را زبانی عربی آشکار معرفی نموده است.<sup>۱۵۴</sup>

#### نقد کلام ایشان

خلاصه کلام ایشان این شد:

۱. از آیات تحدی استفاده می‌شود که معارف قرآن قابل دسترسی برای همه است.
  ۲. اختلاف ابتدایی که در ظاهر آیات دیده می‌شود با تدبر بر طرف می‌شود.
  ۳. معنا ندارد که فهم قرآن متوقف بر بیان کسی و حتی مشروط به بیان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم باشد.
  ۴. چون اگر بیان حضرت موافق با ظاهر آیه باشد، با تدبر و بحث از الفاظ آیه می‌توان به آن معنا رسید. و اگر با ظاهر آیه موافق نباشد، این با تحدی سازگار نیست.
  ۵. فقط جزئیات احکام و جزئیات قصص و معارفی از قبیل معاد بدون مراجعه به بیانات رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم قابل استخراج نیست.
- ع شأن پیامبر در این مقام تنها تعلیم کتاب

اینکه سیره اهل بیت علیهم السلام تفسیر قرآن به قرآن بوده، دلیل نمی‌شود که دیگران - که به تصریح روایات در علم و دانش قرآن با آنها مشترک نیستند و از درک آن قاصرند - نیز می‌توانند تفسیر قرآن به قرآن کنند. ذکر این مطلب را ضروری می‌دانیم که امامان علیهم السلام نیز در این قضیه - مثل بقیه موارد - با اتکاء به رأی اظهار نظر نمی‌کنند، بلکه واقع مطلب نزد آنها - به دانش خاص الهی - منکشف است.

است و تعلیم این است که ذهن متعلم را به معارفی که دستیابی به آن دشوار است ارشاد کند، نه به معارفی که بدون تعلیم فهمیدنش محال باشد.

۷. اگر مقصود از تعلیم، یاد دادن مطالبی باشد که ممکن نیست انسان خودش آن را از قرآن استفاده کند، این با آیاتی که قرآن را "عربی مبین" معرفی می کند سازگار نیست.

### پاسخ مطلب اول

پاسخ این مطلب در جواب از تحدی گذشت.

### پاسخ مطلب دوم

جواب در پاسخ اجمالی از استدلال به آیات و پاسخ از استدلال به آیه اول قبلاً گذشت.

### پاسخ مطلب سوم

حاصل جواب ایشان این است که تحدی به آیات قرآن و به خصوص آیه: "أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ..." اقتضا می کند که با تدبّر و بحث، رسیدن به معارف قرآن ممکن باشد لکن در بخش دوم هم از استدلال به تحدی و هم از استناد به آیه شریفه جواب داده شد. در حقیقت ایشان از استدلال به آیه: "وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ" پاسخ نداده است.

کاملاً روشن است که در این آیه و همچنین آیه شریفه: "وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ" ۱۵۵ «تبيين قرآن» به پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم اسناد داده شده است، و از آن موضوعیت بیان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فهمیده می شود، پس چگونه می توان گفت: برای بیان مطالب قرآن، خود قرآن به تنهایی کافی است، و ما نیازی به بیان حضرت نداریم؟! چنانکه "خارج کردن از ظلمات به نور"

در آیه مبارکه: "وَهُوَ الَّذِي يُنْزِلُ عَلَى عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِّيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَإِنَّ اللَّهَ بِكُمْ لَرَؤُوفٌ رَّحِيمٌ" ۱۵۶ (او است آنکه فرستد بر بنده خویش آیاتی روشن تا شما را از تاریکی ها به سوی روشنایی بیرون کشاند. و خداوند نسبت به شما مهربان و

رحیم است.) و امثال آن، به آن حضرت نسبت داده شده است، پس آیا می توان ادعا کرد که قرآن خودش نور است و برای خروج از ظلمات به نور کافی است؟! اگر چنین بود بایستی در آیه خداوند بگوید: «ليُخرج الناس من الظلمات» یعنی تا مردم از ظلمات به نور خارج شوند. و بفرماید: «لِيُبَيِّنَ لَهُم» یعنی تا برای مردم روشن شود.

پس کلام تفسیر المیزان با این آیات منافات دارد، چون الغاء خصوصیت - که خصوص پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم مدخلیت در موضوع نداشته باشد - وجهی ندارد. البته ایشان حجیت روایات را در تفسیر فی الجمله پذیرفته است، چون در ذیل آیه شریفه "وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ" ۱۵۷ گوید: این آیه دلالت دارد بر حجیت قول رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در بیان آیات قرآن و تفسیر آن، چه آن آیاتی که نسبت به مدلول خود صراحت دارند و چه آنهایی که ظهور دارند، و چه آنهایی که متشابهند، و چه آنهایی که مربوط به اسرار الهی هستند، بیان و تفسیر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در همه آنها حجت است. و اینکه بعضی گفته اند: «کلام رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم تنها در تفسیر متشابهات و آن آیاتی که مربوط به اسرار الهی اند حجیت دارد، و اما آن آیاتی که در مدلول خود صریح و یا ظاهرند و احتیاج به تفسیر ندارند، کلام رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در آن موارد حجت نیست» ، حرف صحیحی نیست، و نباید به آن اعتنا نمود. این در خود بیان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم است و در ملحقات بیان آن جناب که همان بیانات ائمه هدی علیهم السلام است نیز مطلب از این قرار است، زیرا به حکم حدیث ثقلین، بیان ایشان هم بیان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و ملحق به آن است، به خلاف سایر افراد، هر چند صحابه و یا تابعین و یا علمای امت باشند، کلامشان حجت نیست، برای اینکه آیه شریفه شامل آنان نمی شود، نصی هم که بتوان به آن اعتماد نمود و دلالت بر حجیت علی الاطلاق کلام ایشان کند، در

کار نیست. ۱۵۸

ولی اشکال در این است که اولاً: ایشان در تعمیم این حجیت اشکال کرده است و جایی که مطالب روایات قابل استفاده از خود قرآن نباشد و با ظاهر آیات توافق نداشته باشد آن را حجت نمی داند، چنانکه اخیراً در ضمن مطلب چهارم از مطالب ایشان گذشت. و ثانیاً: قائل شدن به حجیت منافات با انکار نیاز ندارد، و آنچه روایات به صراحت بر آن دلالت دارد، نیاز قرآن به تفسیر اهل بیت علیهم السلام است که ایشان صریحاً آن را انکار می کند.

### پاسخ مطلب چهارم

اولاً: گاهی برای استظهار از آیات هم ما نیازمند به بیان عترت علیهم السلام هستیم و بدون راهنمایی آنها حتی فهم ظهور برای ما مشکل است، برای نمونه مراجعه شود به کلام امیرمؤمنان علیه السلام در پاسخ مدعی تناقض در قرآن. ۱۵۹

و ثانیاً: این کلام با ضرورت مذهب شیعه - یعنی مقدمات بودن نص کلام امام علیه السلام بر ظاهر قرآن - سازگار نیست، چنانکه قبلاً گذشت و گفتیم که تخصیص کتاب و نسخ آن به سنت، بهترین دلیل بر بطلان مدعای ایشان است.

### پاسخ مطلب پنجم

در پاسخ این مطلب ذکر چند نکته ضروری است:

۱. مدعای ایشان قابل استثنا نیست، چگونه ممکن است نور نیازمند به روشنایی از غیر باشد حتی در یک مورد؟! قرآنی که بیانگر همه چیز است، چگونه بیانگر خودش نباشد حتی در یک جا؟!

۲. آیا ملتزم می شوید که تحدی و اعجاز قرآن اختصاص به غیر تفاسیل احکام و قصص و معاد دارد؟!

۳. شما که در جای دیگر فرموده اید، حتی در احکام شرعی هم با رجاع متشابهات به محکّمات تشابه رفع می شود! (در تفسیر المیزان در ضمن یکی از تقسیمات آیات آمده است: قسم دوم آیاتی است مربوط به قوانین اجتماعی و احکام فرعی، و چون



این نظریه اختصاص به محدثین ندارد. همه اصولیین به صراحت در عنوان بحث حجیت قرآن حجیت را منحصر در نص و ظاهر آیات دانسته و تصریح به عدم حجیت آیات متشابه کرده‌اند، لذا نیازی به تتبع کلمات آنها دیده نمی‌شود. شیخ طوسی رحمه‌الله فرموده: معانی آیات قرآن بر چهار قسم است... قسم چهارم آنچه لفظ بر بیش از یک معنا دلالت داشته، و احتمال اینکه خداوند هر کدام را اراده کرده، ممکن باشد، در این قسم از آیات سزاوار نیست کسی اقدام بر تعیین مقصود خداوند کند مگر به قول پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و یا امام معصوم علیه‌السلام.

آیات متشابه که تبیین آن فقط شأن پیامبر و اهل بیت علیهم السلام است و اگر بیان آنها نباشد، دیگران از فهم آن عاجزند.

پس مقصود این نیست که اصلاً مطلب برای مردم قابل درک نیست که ایشان ایراد کرده‌اند: تعلیم که ایجاد طریق و خلق مقصد نیست بلکه مقصود این است که در صورتی که بیان ائمه علیهم السلام نباشد، مردم آن را درک نمی‌کنند. چنانکه در روایات آمده است: خدا با قرآن، پیامبر و ما را مخاطب قرار داده، لذا کسی جز ما آن را درک نمی‌کند.<sup>۱۶۳</sup> و یا، مردم در دانش قرآن مشترک نیستند، و به جز راهی که خدا تعیین کرده، از راه دیگری نمی‌توانند به آن برسند.<sup>۱۶۴</sup>

هلاکت و گمراهی مردم در آیات متشابه از این جهت بود که حقیقت معنای آن را ندانسته و درک نکردند لذا از پیش خود به تأویل آن پرداخته، و زیر بار آن نرفتند که از اهل بیت علیهم السلام سؤال کنند، بلکه خود را از آنها بی‌نیاز دانستند...<sup>۱۶۵</sup>

در شب معراج خدای تعالی به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم خطاب فرمود: ای محمد! آیا خلیفه‌ای برای خویش انتخاب کرده‌ای که از جانب تو دین را به مردم برساند و آنچه از کتاب من نمی‌دانند به آنها تعلیم کند؟<sup>۱۶۶</sup>

#### پاسخ مطلب هفتم:

جواب آن در پاسخ از استدلال به آیه ششم گذشت.

#### مناقشه در استدلال به آیه سوم

«بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ»<sup>۱۶۷</sup> (بلکه قرآن آیاتی روشن در سینه‌های کسانی است که علم (الهی) به آنها داده شده) روایات بسیاری در اختصاص این آیه مبارکه به آل محمد علیهم السلام وارد شده است که از آن استفاده می‌شود دانش قرآن مخصوص آن بزرگواران است، ولی صاحب تفسیر المیزان در استناد به این آیه شریفه اشکال کرده که این معنا در کافی و در بصائر الدرجات به چند طریق روایت شده، و منظور در همه آنها تطبیق کلی بر فرد بارز آن است، به دلیل اینکه در روایت بعدی خواهید دید که آیه را منحصر در ائمه ندانسته‌اند.

مصالح اجتماعی که احکام دینی بر اساس آن تشریع می‌شود وضع ثابتی ندارد و احیاناً متغیر می‌شود، و از سوی دیگر قرآن هم به تدریج نازل شده، قهراً آیات مربوط به قوانین اجتماعی و احکام فرعی دستخوش تشابه و ناسازگاری می‌شوند، وقتی به آیات محکم رجوع شود، آن آیات، این آیات را تفسیر نموده، تشابه را از بین می‌برد، آیات محکم تشابه آیات متشابه را، و آیات ناسخ تشابه آیات منسوخ را از بین می‌برد.<sup>۱۶۸</sup>

۴. به چه دلیل آیه شریفه: «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»<sup>۱۶۹</sup> آنچه را رسول خدا برای شما آورده بگیرید و بپذیرید و عمل کنید، و از آنچه نهی کرده خودداری کرده و دست بردارید) مخصوص احکام فرعی است؟ چرا عموم و شمول آن شامل بیان سایر آیات متشابه و غیر آن نشود؟<sup>۱۷۰</sup> چنانکه در آیات الاحکام خدا ما را به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ارجاع داده، در مورد آیات متشابه هم - به حکم آیات و روایات کثیره - ما مأموریم که از اظهار نظر خودداری کرده و به امامان معصوم علیهم السلام رجوع کنیم.

۵. آیا به آنچه در نصوص معتبره وارد شده، از تفصیل قضایای معاد و قیامت و تصریح به معاد جسمانی و... متلزم می‌شوید؟! آیا روایات معتبره وارده در قصص قرآنی را می‌پذیرید؟! مانند: داستان ابتدای خلقت، مأمور شدن فرشتگان به سجده بر حضرت آدم علیه‌السلام، سکونت حضرت آدم و حوا علیهما السلام در بهشت، خارج شدن آنها پس از خوردن از شجره و... پس چرا آن را حمل بر تمثیل کرده‌اید؟!

#### پاسخ مطلب ششم

اولاً: به ایشان نقض می‌شود که تعلیم در مثل آیات الاحکام یعنی چه؟ آیا چیزی را یاد می‌دهند که مردم بالاخره می‌توانند به آن برسند یا نه؟ هر جوابی ایشان دادند، همان جواب در آیات متشابه خواهد بود.

و ثانیاً: گاهی تعلیم در اموری است که اگر تعلیم نبود ما خودمان نمی‌توانستیم آن را از آیات درک کنیم، مثلاً اگر بیان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در کیفیت نماز، روزه و زکات و... نبود ما راهی به درک و فهم آن از خود قرآن نداشتیم. از همین قبیل است معارف

الْعِلْمُ» چه کسانی هستند؟ یا می‌پرسد: آیا شما هستید؟ سپس در جواب آمده است: چه کسی ممکن است باشد؟ و یا: چه کسی ممکن است جز ما اهل بیت مقصود باشد؟! و با مراجعه به مصادر به خصوص بصائر الدرجات حقیقت مطلب کاملاً روشن می‌شود.

۴. در وسائل الشیعه<sup>۱۷۱</sup> روایتی از بصائر الدرجات آورده که شباهت تمام با عبارت تفسیر المیزان دارد، ولی اگر ایشان روایت را از وسائل آورده باشد، لفظ «غیرنا» از آخر روایت افتاده است، و با وجود این، لفظ روایت بر خلاف گفته ایشان دلالت دارد.

### اشکال ایشان در استدلال به روایات

ایشان بعضی از احادیث را که مستند مخالفان نظریه استقلال قرآن بوده ذکر و در آن مناقشه نموده است، و سایر نصوص و روایاتی را که در این زمینه وارد شده ذکر نکرده است.

#### ۱. روایات ناهیه

یعنی روایاتی که از تفسیر به رأی و قول به غیر علم و خوض و جدال در قرآن و... نهی کرده است.

در تفسیر المیزان پس از نقل برخی از روایات در این زمینه گوید: اینکه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: هر کس قرآن را با رأی خود تفسیر کند ... منظور از رأی، اعتقادی است که در اثر اجتهاد به دست می‌آید، گاهی هم کلمه رأی بر سخنی اطلاق می‌شود که ناشی از هوای نفس و استحسان باشد و به هر حال از آنجا که کلمه نامبرده در حدیث اضافه بر ضمیر (ها) شده، فهمیده می‌شود که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نخواستند است مسلمانان را در تفسیر قرآن از مطلق اجتهاد نهی کند، تا لازمه‌اش این باشد که مردم را در تفسیر قرآن مأمور به پیروی روایات وارده از خود و از ائمه اهل بیتش علیهم السلام کرده باشد، آن طور که اهل حدیث خیال کرده‌اند.

بنابر آنچه گفته شد، نهی از تفسیر به رأی، نهی از طریقه کشف است نه از مکشوف، و به عبارتی دیگر، از این نهی فرمود که بخواهند کلام او را مانند کلام غیر او بفهمند، هر چند که این قسم فهمیدن گاهی هم درست از آب درآید، و حاصل سخن این شد که آنچه از آن

در بصائر الدرجات به سند خود از برید بن معاویه، از امام باقر علیه السلام روایت کرده که گفت: من از آن جناب معنای آیه: «بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» را پرسیدم، فرمود: [انتم هم، من عسی أن یکونوا؟] شما باید آن کسانی که علم داده شده‌اند، شما نباشید، چه کسی ممکن است باشد؟<sup>۱۶۸</sup>

#### نقد کلام ایشان

استدلال به آیه تمام است و کلام ایشان هیچ وجهی ندارد؛ زیرا:

۱. تعبیر «چه کسی ممکن است غیر از ما اهل بیت مقصود باشد؟! که در بسیاری از روایات آمده، به صراحت دلالت بر اختصاص آیه به اهل بیت علیهم السلام دارد و می‌فهماند که هیچ کس جز آنها در این آیه اراده نشده است.

۲. روایت برید بن معاویه در هر دو چاپ بصائر الدرجات - چاپ سنگی و حروفی آن - با آنچه ایشان نقل کرده مطابقت ندارد، زیرا در آن آمده است:

برید بن معاویه گوید: از حضرت درباره آیه شریفه «بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ» سؤال کردم، حضرت فرمود: «إِثْنَا عَشَرَ»، یعنی: در این آیه، خدا ما را قصد کرده است.

۳. در بصائر الدرجات پس از روایت برید، روایتی دیگر از ابوبصیر نقل کرده که: «تلی هذه الآية: «بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ»، قال: انتم هم، قال أبو جعفر: من عسی أن یکونوا».<sup>۱۷۰</sup>

ممکن است امر بر ایشان اشتباه شده باشد لذا صدر روایت برید را همراه با ذیل روایت ابوبصیر یک روایت تصور کرده باشد، ولی باز اشکالش این است که روایت ابوبصیر در بصائر الدرجات تصحیف شده است که شاهد آن هم قرینه داخلی و هم قرینه خارجی است.

قرینه داخلی: تکرار لفظ «قال» است که وجهی ندارد. پس «قال أبو جعفر» بعد از «قال انتم هم» معنا ندارد مگر اینکه قائل دوم غیر از قائل اول باشد، اولی سائل و دومی مجیب.

قرینه خارجی: روایات متعدّد از ابوبصیر و غیر او - که در خود بصائر الدرجات قریب به بیست روایت آورده - و در همه آنها آمده است: راوی گوید: عرض کردم «الَّذِينَ أُوتُوا

بدون شک توحید، یعنی اثبات صانع، صفات حق تعالی و... همچنین نبوت و امامت و حجیت قرآن و... همه اینها به عقل که حجت درونی الهی است اثبات می‌شود اما لازم است که از حجت بیرونی الهی که انبیا و حجج الهی که دارای معجزاتند مدد گرفت. ولی عقل ما را ملزم می‌کند که - با اثبات نبوت و امامت به معجزه یا نص - باید از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و ائمه علیهم السلام پیروی کنی و حق سربیزی از دستورات آنها را نداری.



### پاسخ مطلب اول

مقصود از اجتهاد در تفسیر قرآن چیست؟ قطعاً معلوم است که مراد ایشان حمل مطلق بر مقید و عام بر خاص نیست، چون گذشته از اینکه این جهت مورد نزاع نیست، خود ایشان در جای دیگر به این نکته تصریح کرده است.<sup>۱۳۴</sup> پس مقصود ایشان اعمال نظر و اجتهاد در فهم آیات متشابه است، که به طور حتم و یقین این روایات شامل آن می‌شود.

در فهم قرآن - مثل بقیه معارف و احکام... - اعتماد بر دلیلی که اعتبار آن نزد شارع تمام نباشد جایز نیست، خدای تبارک و تعالی می‌فرماید: «قُلْ اللَّهُ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ؟»<sup>۱۳۵</sup> و فرموده: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ».<sup>۱۳۶</sup> پس اجتهاد در فهم آیات متشابه مثل استعمال قیاس در فقه شرعاً ممنوع است. و چنانکه گذشت، این مطلب مورد اتفاق اصولیین است، بلکه خود مؤلف به شهرت آن بین شیعه و سنی تصریح کرده است، پس اینکه مکرر مطلب را به اهل حدیث نسبت داده، هیچ وجهی ندارد.<sup>۱۳۷</sup>

### پاسخ مطلب دوم

لزوم اکتفا به روایات ائمه علیهم السلام مدلول مطابقی احادیث بسیاری است، و نیازی به دلالت التزامی این روایات نیست. گذشته از آنکه نصوص منحصر در این چند عدد که ایشان آورده نیست بلکه در مقام، اخبار بسیاری وجود دارد که ظهور یا صراحت در مطلب دارد و گزیده بعضی از آن روایات در بخش اول گذشت.

### پاسخ مطلب سوم

در بخش دوم، آیاتی که ایشان بدان استناد کرده بود آمده و پاسخ آن گذشت.

### پاسخ مطلب چهارم

روایاتی که در رجوع به قرآن و عرض اخبار بر آن وارد شده، مخصوص به محکومات است چنانکه قبلاً گذشت.

### پاسخ مطلب پنجم

مراد از "تفسیر به رأی" چنانکه از کلمات اعلام به دست می‌آید: حمل لفظ بر خلاف معنای ظاهر آن؛ حمل لفظ بر یکی از معانی

نهی شده این است که کسی خود را در تفسیر قرآن مستقل بداند، و به فهم خود اعتماد کند، و به غیر خود مراجعه نکند. و لازمه این روایات این است که مفسر همواره از غیر خودش استمداد جسته و به دیگران نیز مراجعه کند، و آن دیگران لابد یا عبارتست از سایر آیات قرآن، و یا عبارت است از احادیث وارده در سنت و شق دومی نمی‌تواند باشد، برای اینکه مراجعه به سنت با دستور قرآن و حتی با دستور خود سنت که فرموده همواره به کتاب خدا رجوع کنید، و اخبار را بر آن عرضه کنید، منافات دارد، پس باقی نمی‌ماند مگر شق اول، یعنی خود قرآن کریم که در تفسیر یک یک آیات باید به خود قرآن مراجعه نمود.<sup>۱۳۸</sup>

پس تکلم به رأی پیرامون قرآن، و قول به غیر علم که در روایات گذشته بود، و ضرب بعض القرآن ببعض که در این روایات آمد، همه می‌خواهند یک چیز را بفهمانند، و آن این است که برای درک معنای قرآن از غیر قرآن استمداد نجویید.<sup>۱۳۹</sup>

### نقد کلام ایشان

خلاصه کلام ایشان این است که:

۱. مقصود از روایات گذشته، نهی از "اجتهاد در قرآن" به طور مطلق نیست، چنانکه اهل حدیث تصور کرده‌اند.
۲. که لازمه‌اش اکتفا به روایات مأثوره شود.
۳. منع از اجتهاد در تفسیر و اکتفا به روایات، با آیات قرآن منافات دارد.
۴. این منع با روایات اخذ و تمسک به قرآن و عرض اخبار بر قرآن هم سازگار نیست.
۵. مراد از تفسیر به رأی، خودسری و استقلال در فهم قرآن است، یعنی در تفسیر هر آیه، مراجعه به بقیه آیاتی که تناسب با موضوع آن آیه دارد، نشود.

۶. نهی از تفسیر به رأی، نهی از روش کشف است نه مکشوف.
۷. روایات نهی از ضرب القرآن ببعضه بعض، نهی از خلط بین آیات است، مثل آنکه محکم را متشابه و متشابه را محکم بدانند.
۸. همه روایات ناهیه یک چیز را دنبال می‌کند و آن اینکه در تفسیر قرآن، استمداد از غیر قرآن نباید کرد.

هنگامی که در مباحث فلسفی یا عرفانی به آنها اشکال می‌شود، پاسخ می‌دهند: شما به عمق مطلب نرسیده‌اید، اینها خیلی دقیق و عمیق است، شما از مبانی ارباب فن اطلاع ندارید، آنها اصطلاحات مخصوص به خود دارند و... اگر در نوشته مخلوقی که ایمن از لغزش و خطا و خبط و... نیست امر چنین باشد، چه باید گفت در کتاب الهی که خود خداوند تصریح فرموده: آیات آن بر دو قسم است: محکم و متشابه، و فرموده: بیان آن با ماست.

یا نخواهد - بین آیات خلط کرده، و چه بسا ندانسته به تکذیب آیات الهی می‌پردازد! به بیان دیگر: "ابتغاء فتنه" که در آیه مبارکه آمده، همچنانکه ممکن است با اختیار و عمد و التفات از انسان صادر شود، گاهی بر کار مفسر صدق کرده و کاملاً بر آن منطبق است بدون اینکه خودش به این قضیه التفاتی داشته باشد!

#### پاسخ مطلب هشتم

آیا متفاهم عرفی از "نهی از ضرب القرآن بعضه ببعض" این است که: نایستی در تفسیر قرآن از غیر قرآن استمداد کرد؟! این کلام جای بسی شگفتی است و اصلاً مناسب شأن ایشان نیست!

محقق نائینی گوید: اخبار ناهیه مستفیض بلکه متواتر است ولی بر دو قسم است: نخست روایاتی که از تفسیر به رأی و استحسان‌های مبتنی بر ظن و گمان منع کرده؛ دیگر احادیثی که تکیه بر ظواهر قرآن بدون مراجعه به اهل بیت علیهم السلام را مردود شمرده است.<sup>۱۷۹</sup> پس اینکه معنای روایات، آنچه ایشان گفته - اند، نیست، مطلبی واضح و روشن است. علاوه بر این که ایشان به چند روایت انگشت شمار بسنده کرده است، در حالی که احادیث در این زمینه بی‌شمار است که بعضی از آنها را در بخش اول مقاله ملاحظه نمودید.

#### ۲. مناقشه در استدلال به حدیث ثقلین

ایشان استناد به حدیث ثقلین را این گونه بیان می‌کنند: ممکن است بگوئید از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به نقل صحیح رسیده است که در آخرین خطبه‌ای که ایراد کرد فرمود: *إني تارك فيكم الثقلين - الثقل الأكبر والثقل الأصغر - فأما الأكبر فكتاب ربّي، وأما الأصغر فعترتي أهل بيّتي فاحفظوني فيهما فلن تضلّوا ما تمسّكتم بهما.* و این سخن را شیعه و سنی به طرق متواتره از جمعیتی بسیار از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از آن جناب نقل کرده‌اند... و در بعضی از این طرق عبارت: *"لن يفترقا حتى يردا على الجحوز"* نیز آمده، و این حدیث دلالت دارد بر اینکه قول اهل بیت علیهم السلام حجت است. پس هر چه درباره قرآن گفته باشند حجت و واجب الاتباع است، و باید در معنای قرآن تنها به گفته آنان

محمّل در آن به سبب راجح بودن آن معنا به نظر قاصر بشری؛ تفسیر آیات به اقتضای آراء و نظرات و قیاس و استحسان؛ تفسیر آیات به گمان و حدس و تخمین و مانند آن و بیان مقصود خداوند از آیات متشابه از پیش خود و بدون یاد گرفتن از معصومین علیهم السلام است.

بلکه بعضی از بزرگان احتمال داده‌اند که مقصود از تفسیر به رأی این باشد که به قرآن تمسک شود بدون مراجعه به اهل بیت علیهم السلام،<sup>۱۷۸</sup> که بر مبنای استقلال قرآن در حجت، کاملاً منطبق است.

نتیجه آنکه تفسیر به رأی منحصر در آنچه مؤلف گفته نیست. اما اینکه مقصود، نهی از تفسیری است که در آن همه آیات مناسب موضوع بررسی نشده باشد؛ هیچ دلیلی بر این مطلب نیست، با فرض اینکه بحث در متشابهات است نه محکّمات.

#### پاسخ مطلب ششم

غرض ایشان از "عدم تعلّق نهی به مکشوف" روشن نیست؛ شاید منظور این باشد که اگر مفسّر از این طریقی که منع شده به مطلبی رسید، آن مطلب باز بر او حجت است و نهی به آن تعلّق نمی‌گیرد، گر چه راه خطا بوده باشد.

اشکال این کلام این است که اولاً: آیا صحیح است کسی بگوید: من می‌خواهم علم به حکم شرعی پیدا کنم اگر چه از راه قیاس و استحسان باشد؟! پس چنانکه برای رسیدن به حکم شرعی بایستی از طریقی که خود شارع گفته وارد شویم، همچنین در مقام برای به دست آوردن معانی آیات بایستی فقط از راهی که صاحب قرآن دستور داده وارد شویم، و شارع برای راه‌های دیگر ارزشی قائل نشده است.

و ثانیاً: از کجا می‌تواند بفهمد که مطلبی که به دست آورده مطابق واقع است؟! پس ادله ناهیه از قول به غیر علم قطعاً شامل حال او می‌شود.

#### پاسخ مطلب هفتم

"خلط بین آیات" از عناوین قصدیه نیست، هنگامی که کسی بدون مراجعه به اهل بیت علیهم السلام به تفسیر قرآن بپردازد - بخواهد

آنچه باعث شگفتی است این است که مرحوم علامه - پس از وجه جمع گذشته در آخر کلام - گوید: روشن شد که طریقه صحیح تفسیر این است که برای روشن شدن معنای یک آیه، از آیات دیگر استمداد شود و این کار را تنها کسی می‌تواند بکند که در اثر ممارست در روایات وارده از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و از ائمه اهل بیت علیهم السلام، استاد حدیث شده، و از این ناحیه ذوقی به دست آورد، چنین کسی می‌تواند دست به کار تفسیر بزند. مگر ایشان نگفته بود که تحدی دلیل آن است که معنا ندارد در فهم قرآن حتی به بیان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ارجاع داده شود؟ مگر ایشان نمی‌گویند قرآن حتی در معرض فهم کفار و ملحدین است، و برای همه قابل رسیدن است؟!



### نقد کلام ایشان

خلاصه کلام ایشان این است:

۱. آنچه در پیروی از بیان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم گذشت در این حدیث نیز جاری است.

۲. حدیث ثقلین نمی‌خواهد حجیت ظاهر قرآن را باطل نموده و حجت را منحصر در بیان اهل بیت علیهم السلام کند.

۳. این حدیث به ما می‌گوید: قرآن بر معانی خود دلالت دارد و معارف الهیه را کشف می‌کند. و اهل بیت علیهم السلام ما را به طریق این دلالت هدایت می‌نمایند.

۴. دعوت مردم به قرآن و تدبر در آن و عرضه احادیث بر آن از ائمه اهل بیت علیهم السلام نیز وارد شده است. (و قبلاً گفته شد که این توصیه‌ها وقتی معنا دارد که تمامی مضامین احادیث را بتوان از قرآن کریم در آورد).

۵. در بسیاری از روایات تفسیری، استدلال و استشهاد به آیات وجود دارد، پس شنونده می‌توانسته مستقلاً آن آیات را درک کند.

۶. بعضی از احادیث صریح در این مدعاست، مثل روایت ابو جعفر علیه السلام: هر کس خیال کند کتاب خدا مبهم است، هم خودش هلاک شده و هم دیگران را هلاک کرده.

۷. روایت دیگر از آن حضرت: وقتی حدیثی از من می‌شنوید، همان مطلب را از کتاب خدا بپرسید.

### پاسخ مطلب اول

مقصود ایشان مطالبی است که در مورد آیه دوم بیان نمود: از آیات تحدی استفاده می‌شود که معارف قرآن قابل دسترسی است، پس معنا ندارد که فهم قرآن متوقف بر بیان کسی حتی بیان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم باشد؛ زیرا اگر بیان حضرت موافق با ظاهر آیه است که در این صورت با تدبر به آن معنا می‌رسیم و اگر ظاهر آیه آن را نمی‌رساند که با تحدی سازگار نیست و قبلاً به تفصیل جواب آن گذشت.

### پاسخ مطلب دوم

اولاً: این بحث خروج از محل نزاع است، چون بحث در تفسیر آیات متشابه است نه حجیت ظواهر. ثانیاً: - با صرف نظر از اشکال

اکتفا کرد، و گرنه لازم می‌آید که اهل بیت با قرآن نباشند، و از آن جدا محسوب شوند.

سپس در جواب گوید: در پاسخ می‌گوییم: عین آن معنایی که ما قبلاً برای پیروی از بیان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم کردیم در این حدیث شریف جاری است. و این حدیث نمی‌خواهد حجیت ظاهر قرآن را باطل نموده و آن را منحصر در ظاهر بیان اهل بیت علیهم السلام کند.

چگونه ممکن است چنین چیزی منظور باشد، با اینکه در متن همین حدیث فرموده: قرآن و عترت هرگز از هم جدا نمی‌شوند. و با این بیان می‌خواهد قرآن و عترت را با هم حجت کند. پس این حدیث به ما می‌گوید: قرآن بر معانی خود دلالت دارد و معارف الهیه را کشف می‌کند و اهل بیت علیهم السلام ما را به طریق این دلالت هدایت نموده، به سوی اغراض و مقاصد قرآن راهنمایی می‌کنند. علاوه بر اینکه نظیر روایاتی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در دعوت مردم به اخذ قرآن و تدبر در آن و عرضه احادیث بر آن وارد شده، روایاتی هم از ائمه اهل بیت علیهم السلام وارد شده است.

از این هم که بگذریم، در گروه بسیاری از روایات تفسیری که از این خاندان رسیده است، طریقه استدلال به آیه‌ای برای آیه دیگر، و استشهاد به یک معنا بر معنای دیگر به کار رفته، و این درست نیست مگر وقتی که معنا معنایی باشد که در افق فهم شنونده باشد و ذهن شنونده بتواند مستقلاً آن را درک کند. چون از راهی که برایش تعیین شده (مراجعه به بقیه آیات) برای فهم آن وارد شده است.<sup>۱۸۰</sup> اضافه بر اینکه در این بین، روایاتی از اهل بیت علیهم السلام رسیده که به طور صریح دلالت بر همین معنا دارد، نظیر روایتی که صاحب محاسن آن را به سند خود از ابی‌لبید بحرانی از ابی‌جعفر علیه السلام نقل کرده که در ضمن حدیثی فرمود: هر کس خیال کند که کتاب خدا مبهم است، هم خودش هلاک شده و هم دیگران را هلاک کرده. و قریب به این مضمون باز در محاسن و احتجاج از همان جناب آمده: وقتی سخنی از من می‌شنوید همان مطلب را از کتاب خدا بپرسید.<sup>۱۸۱</sup>

در شب معراج خدای  
تعالی به پیامبر صلی الله  
علیه و آله وسلم خطاب  
فرمود: ای محمد! آیا  
خلیفه‌ای برای خویش  
انتخاب کرده‌ای که از  
جانب تو دین را به مردم  
برساند و آنچه از کتاب  
من نمی‌دانند به آنها  
تعلیم کند؟

به چه دلیل آیه شریفه: "وَمَا أَتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا" (آنچه را رسول خدا برای شما آورده بپذیرید و بپذیرید و عمل کنید، و از آنچه نهی کرده خودداری کرده و دست بردارید) مخصوص احکام فرعی است؟ چرا عموم و شمول آن شامل بیان سایر آیات متشابه و غیر آن نشود؟ چنانکه در آیات الاحکام خدا ما را به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ارجاع داده، در مورد آیات متشابه هم - به حکم آیات و روایات کثیره - ما مأموریم که از اظهار نظر خودداری کرده و به امامان معصوم علیهم السلام رجوع کنیم.

آیا به آنچه در نصوص معتبره وارد شده، از تفصیل قضایای معاد و قیامت و تصریح به معاد جسمانی و... متلزم می شوید؟! آیا روایات معتبره وارده در قصص قرآنی را می پذیرید؟! مانند: داستان ابتدای خلقت، مأمور شدن فرشتگان به سجده بر حضرت آدم علیه السلام، سکونت حضرت آدم و حوا علیهما السلام در بهشت، خارج شدن آنها پس از خوردن از شجره و... پس چرا آن را حمل بر تمثیل کرده اید؟!

سابق - مستفاد از حدیث ثقلین این است که برای فهم دین و شریعت بایستی به هر دو مراجعه کرد به نحوی که قرآن و کلام عترت را کلام واحد دانست، پس چنانکه نمی شود بخشی از قرآن را اخذ کرده و بقیه را نادیده گرفت بلکه بایستی قرائن، تخصیص، تقیید و استثنای موجود در بقیه آیات را نیز لحاظ کرد؛ همچنین تمسک به قرآن بدون رجوع به کلام ائمه علیهم السلام جایز نیست. و این ابطال حجیت ظواهر قرآن نیست، بلکه این وجوب فحص قبل از تمسک به ظاهر است که مورد قبول همه علما است. پس اگر ما به قرآن اکتفا نموده و به احادیث اهل بیت علیهم السلام مراجعه نکنیم، تمسک به یکی از ثقلین کرده و دیگری را رها کرده ایم! پس ما در محکمت هم از خاندان پیامبر علیهم السلام بی نیاز نیستیم چه رسد به تشابهات؛ چون تخصیص و تقیید بسیاری از عمومات و اطلاقات قرآن در روایات آمده است نه در خود قرآن.

#### پاسخ مطلب سوم

مقصود از این کلام مطلبی است که ایشان قبلاً به آن تصریح کرده که شأن امامان معصوم علیهم السلام فقط این است که راه یافتن معنای آیات متشابه را یاد دهند، یعنی محکماتی که بیانگر تشابهات است را برای مردم بیان کنند، هر چند مردم خود با تأمل و تدبیر می توانند آن آیات را پیدا کنند، و این در حقیقت حکم به کفایت قرآن و استغناء از تفسیر عترت علیهم السلام است. و پاسخ آن به تفصیل گذشت.

اما عدم افتراق کتاب و عترت علیهم السلام از یکدیگر به این معناست که این دو در احکام و معارف و... به منزله متکلم واحد هستند و از یکدیگر جدایی ندارند، و قرآن مقام و منزلت و اهمیت و... عترت علیهم السلام را بیان می کند و آنها معنا و مفهوم و تفسیر آیات قرآن را بیان می کنند. یعنی بیانگر قرائن محکمت قرآن - مانند قیود و مخصصات آن - و روشننگر آیات متشابه، و به تعبیر جامع، زبان گویای قرآن

ائمه علیهم السلام هستند.

این مطلب چقدر با کلام مؤلف فاصله دارد که: قرآن بر معانی خود دلالت دارد و معارف الهیه را کشف می کند و اهل بیت علیهم السلام ما را به طریق این دلالت هدایت می نمایند...

#### پاسخ مطلب چهارم و پنجم و ششم و هفتم

پاسخ ها در مطالب قبلی در جواب از استدلال به گروه اول روایات و استدلال به سیره گذشت.

#### ۳. مناقشه در استدلال به روایت "نحن الراسخون"

در تفسیر آیه شریفه: "وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ" روایات متعددی وارد شده که مقصود از "راسخان" اهل بیت علیهم السلام هستند، ولی در تفسیر المیزان استدلال به این روایات نیز مورد مناقشه واقع شده است به این بیان که: و اما اینکه فرمود: ماییم راسخین در علم... در روایت عیاشی از امام صادق علیه السلام هم آمده بود که راسخین در علم همانا آل محمدند - و از نظر خوانندگان گذشت - و روایات دیگری هم که در این باب آمده، همه از باب تطبیق کلی بر مصداق است، همچنانکه روایات قبلی و روایاتی که می آید نیز شاهد بر این معنا هستند.<sup>۱۸۲</sup>

#### نقد کلام ایشان

روایات متعدد دلالت دارد که راسخان در علم و دانش در آیه گذشته منحصر در اهل بیت علیهم السلام است. خود ایشان از امام باقر علیه السلام نقل کرده است که فرمودند: راسخان در علم اختصاص به کسانی دارد که در علم آنها اختلاف راهی نداشته باشد.<sup>۱۸۳</sup> و معلوم است که این معنا جز بر امامان معصوم علیهم السلام منطبق نیست.

در روایت دیگری از امیرمؤمنان علیه السلام آمده است: کجا هستند کسانی که گمان می کنند راسخان در علم آنها



مگر ایشان نگفته بود که تحدی دلیل آن است که معنا ندارد در فهم قرآن حتی به بیان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم ارجاع داده شود؛ مگر ایشان نمی گوید قرآن حتی در معرض فهم کفار و ملحدین است، و برای همه قابل رسیدن است؟!

آیا در حاشیه کفایه - پس از ذکر آیه: «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» - تصریح نکرد که: این آیه سرزنش کفار و منافقینی است که قرآن را از جانب خدا نمی دانند. معنا ندارد که خدا آنها را به بیانات پیامبر و اهل بیت علیهم السلام ارجاع دهد و بگوید: کلام دیگری اختلاف کنیز ندارد.<sup>۱۸۷</sup>

با این بیان، آیا معقول است که ما به کفار بگوییم: اگر می خواهید اعجاز قرآن را بفهمید بایستی در روایات ممارست داشته باشید تا به حَقَّقَاتِ آن پی ببرید؟!

### روایات مختلف در مقام و جمع بین آنها

ظاهراً روایاتی که در این زمینه وجود دارد بر چند گروه تقسیم می شود:

۱. روایاتی که امر به تدبّر در قرآن، رجوع به آن و عرض روایات بر آن می کند.
۲. روایاتی که نهی می کند از تفسیر بدون علم، تفسیر به رأی، ضرب آیات به یکدیگر و جدال و خوض در آیات.
۳. روایاتی که می گوید عقل بشر از درک قرآن و رسیدن به تفسیر آن ناتوان است، مردم از فهم آیات عاجزند چون قرآن به «إِيَّاكَ أَعْنِي وَاسْمَعِي يَا جَارَةَ»<sup>۱۸۸</sup> نازل شده.
۴. روایاتی که دستور به رها کردن متشابّهات داده و ایمان اجمالی در آن را کافی دانسته، و غرض از آوردن آن در قرآن را چنین بیان کرده که خداوند خواسته مردم مجبور باشند از ائمه علیهم السلام معنای آن را استفاده کنند.

۵. روایاتی که گوید: قرآن (هر چند تبیان کل شیء است ولی) نیاز به بیان دارد، و خدا برای پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و آن حضرت برای اهل بیت علیهم السلام آن را بیان فرموده است، و قیّم و مترجم و گوینده از طرف قرآن، جز عترت علیهم السلام نمی تواند باشد.

خودش تفسیر کنند، و آن تفسیری که از آن نهی شده، تفسیر از غیر طریق است. و این نیز روشن شد که طریقه صحیح تفسیر این است که برای روشن شدن معنای یک آیه از آیات دیگر استمداد شود. و این کار را تنها کسی می تواند بکند که در اثر ممارست در روایات وارده از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و از ائمه اهل بیت علیهم السلام، استاد حدیث شده، و از این ناحیه ذوقی به دست آورد، چنین کسی می تواند دست به کار تفسیر بزند. و خدا راهنما است.<sup>۱۸۶</sup>

### نقد کلام ایشان

اولاً: از مطالب سابق معلوم شد که اصلاً در اخبار و احادیث چنین چیزی وجود ندارد که بشر با عقل ناقص خویش و بدون استمداد از ائمه علیهم السلام بتواند به معارف آیات متشابّه دسترسی پیدا کند.

ثانیاً: بر فرض که روایاتی پیدا می شد که بر این مطلب دلالت داشت، به هیچ وجه با احادیثی که دلالت بر نرسیدن بشر به معارف موجود در آیات متشابّه داشت، قابل جمع نبود، و بین این دو دسته روایت، تنافی و تعارض مستقرّ وجود داشت.

ثالثاً: مطلبی که ایشان گفته اند: آنچه در باب تفسیر سفارش شده این است که مردم قرآن را از طریقه خودش تفسیر کنند، و آن تفسیری که از آن نهی شده تفسیر از غیر طریق است. فی نفسه صحیح است، و لکن طریقه صحیح تفسیر، یاد گرفتن از ائمه معصومین علیهم السلام و روش غلط آن، بقیه راه است، چنانکه از روایات ظاهر است.

آنچه باعث شگفتی است این است که ایشان - پس از وجه جمع گذشته در آخر کلام - گوید: روشن شد که طریقه صحیح تفسیر این است که برای روشن شدن معنای یک آیه، از آیات دیگر استمداد شود. و این کار را تنها کسی می تواند بکند که در اثر ممارست در روایات وارده از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و از ائمه اهل بیت علیهم السلام، استاد حدیث شده، و از این ناحیه ذوقی به دست آورد، چنین کسی می تواند دست به کار تفسیر بزند.

هستند نه ما، ادعایی دروغ که حاکی از ستم آنها بر ما و حسادتشان نسبت به ماست.

علامه حلی رحمه الله بعد از آیه مبارکه: «أَخْرُ مَثَابَهُاتٍ... وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» فرموده است: خدای تعالی حکم کرده که دانش تأویل قرآن اختصاص به گروهی دارد که امتیازشان از دیگران به رسوخ در علم است، و این وصف در غیر معصومان یافت نشود.<sup>۱۸۴</sup> بعضی از معاصرین اختصاص آیه به آل محمد علیهم السلام را از مطالب معروف مذهب شیعه دانسته اند که روایات بسیاری بر آن دلالت دارد.<sup>۱۸۵</sup>

### وجه جمع بین روایات

ایشان پس از ذکر حدیث ثقلین، جمع بین روایات مختلف را در این مقام به این گونه بیان کرده است که با این بیانی که (در مورد حدیث ثقلین) گذشت، بین دو دسته از روایات جمع می شود و تناقض ابتدایی آن رفع می گردد: ابتدا احادیثی که بیان می کرد، فهمیدن معارف قرآن و رسیدن به آن از خود قرآن امری است ممکن، چون معارف قرآنی پوشیده از عقول بشر نیست، و دوم روایاتی که خلاف این را می رساند، مانند روایتی که تفسیر عیاشی آن را از جابر نقل کرده که گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: قرآن بطنی دارد، و بطن قرآن ظاهری دارد، آن گاه فرمود: ای جابر هیچ چیزی به قدر قرآن از عقول دور نیست، برای اینکه آیه هایی هست که اولش درباره چیزی، و وسطش درباره چیز دیگر، و آخرش درباره چیزی که غیر از دو مورد اول است نازل شده، و در عین اینکه کلامی است متصل، قابل حمل بر چند معنا است. و این معنا در عده ای از روایات وارد شده، مخصوصاً جمله: «و هیچ چیز به قدر قرآن از عقول دور نیست...» از شخص رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم هم روایت شده. و از علی علیه السلام آمده که فرمود: قرآن حمّالی است ذو وجوه، یعنی قابل حمل بر معانی بسیار است... تا آخر حدیث. پس آنچه در باب تفسیر سفارش شده این است که مردم قرآن را از طریقه

۶. روایاتی که دلالت دارد بر اینکه گروه خاصی اهل قرآن، مخاطب به آن، و اهل ذکر هستند که کسی جز آنها احاطه به تفسیر قرآن نداشته و نمی تواند آن را برای مردم بیان کند، و این دانش لازمه امامت است.

۷. روایاتی که می گوید بر همه لازم است در تفسیر قرآن، و فهم آیات آن فقط به امامان معصوم علیهم السلام مراجعه کنند؛ چون فقط آنها اهل ذکر - که خدا دستور به سئوال از آنها داده - هستند و خدا به واسطه آنها مردم را از همه بی نیاز کرده، و کسی که قرآن را از غیر آنها بیاموزد هلاک شده است.

جمع بین روایات به این است که: گروه اول از روایات مخصوص محکمت قرآن است، و آیات متشابه جز با تفسیر اهل بیت علیهم السلام قابل درک نیست، در مورد ظواهر هم به جهت فحص از قرائن - مقیدات و مختصات - مراجعه به امامان معصوم علیهم السلام لازم است.<sup>۱۸۹</sup>

#### پی نوشت ها:

۱. لازم به ذکر است که ۱. نسخه تفسیر المیزان که مورد استفاده ما قرار گرفته است، چاپ مؤسسه اسماعیلیان، چاپ چهارم، و ترجمه مطالب از ترجمه تفسیر المیزان سید محمد باقر موسوی همدانی چاپ دفتر انتشارات اسلامی، بیست جلدی، چاپ پنجم است، ولی بعضی از مطالب که ایشان برای مثال یا توضیح اضافه بر متن آورده بود، حذف شد. در صورت مواجه شدن با اشکال در ترجمه ایشان به ترجمه نیری بروجردی مراجعه کردیم، و یا خودمان متن را ترجمه کردیم که در پاورقی به آن اشاره شده است.
۲. شیخ طوسی رحمه الله پس از آنکه از تقلید مفسران منع کرده گوید: متأخران از آنها در صدد نصرت و باری مذهب و عقیده خویش بر آمده و آیات قرآن را مطابق آن تأویل و توجیه نموده اند. التبیان ۱/ ۶
۳. غررالحکم ۹۵.
۴. نهج البلاغه ۴۶۵، بحار ۲/ ۳۴۵ و ۳۳/ ۳۷۶، شرح ابن ابی الحدید ۱۸/ ۷۱.
۵. اشاره به آیه شریفه: قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَشِفَاءٌ وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِیْ آذَانِهِمْ وَقْرٌ وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًی فصلت: ۴۴.
۶. کمال الدین ۱/ ۲۸۱، دلائل الامامة ۲۴۰ - ۲۴۱ بحار ۲۵/ ۳۶۳ و ۳۶/ ۲۵۶.
۷. مراجعه شود به: جامع الاحادیث سیوطی ۱۳/ ۱۴۰، ۴۰۱، ۴۵۹ و ۱۴/ ۲۸ و ۱۵/ ۵۰.
۸. مراجعه شود به: کتاب سلیم ۷۸۳، احتجاج ۲/ ۲۹۳، مناقب ۲/ ۳۵۱، الصراط المستقیم ۱/ ۱۵۱، بحار ۳۳/ ۱۷۹ و ۳۷/ ۴۲ و ۴۴/ ۱۲۴.
۹. التفسیر الکبیر، ابن تیمیة ۲/ ۳۳۱ طبع دارالکتب

- العلمیة بیروت، تفسیر ابن کثیر ۱/ ۴، الإقنان، سیوطی ۴/ ۲۰۰، النوع الثامن والسبعون فی معرفة شروط المفسر وأدابه، و تفسیر المنار ۱/ ۲۲ - ۲۱.
۱۰. بحار ۹۰/ ۴ - ۵، ۲۳، وسائل ۲۷/ ۲۰۰ به نقل از تفسیر نعمانی.
۱۱. احتجاج ۲/ ۴۳۱، عیون أخبار الرضا علیه السلام ۱/ ۲۰۲، بحار ۱۱/ ۸۳ و ۱۷/ ۹۴، تفسیر عیاشی ۱/ ۱۰، کافی ۲/ ۳۰، بحار ۸۹/ ۳۸۳ - ۳۸۲، تفسیر قمی ۱/ ۱۶ و ۲/ ۱۸، ۱۴۷، ۱۷۱، ۳۵۱، ۳۷۳، تنزیه الانبیاء علیهم السلام ۱۱۹، عوالی اللآلی ۴/ ۱۱۵.
- علامه مجلسی فرموده: این مطلب در کتب عامه از ابن عباس، و نیز در بسیاری از روایات ما آمده است. بحار ۳۴/ ۳۴.
۱۲. مناقب ۴/ ۴۳۴، بحار ۱۰/ ۳۹۲ و ۵۰/ ۳۱۱.
۱۳. تفسیر عیاشی ۱/ ۱۲، ۱۷، محاسن ۱/ ۲۶۸ و ۲/ ۳۰۰، تأویل الایات ۳۳، بحار ۸۹/ ۹۱، ۹۵، ۹۴، ۱۰۰، ۱۱۱، وسائل ۲۷/ ۱۹۰، ۱۹۲، مستدرک ۱۷/ ۳۳۴ - ۳۳۵، ۱۴. تفسیر عیاشی ۱/ ۱۷، وسائل ۲۷/ ۲۰۴ - ۲۰۳، بحار ۸۹/ ۱۱۰.
۱۵. احتجاج ۲/ ۴۵۳، بحار ۵/ ۸۱.
۱۶. خصال ۱/ ۱۶۴، معدن الجواهر ۳۱، بحار ۲/ ۴۲ و ۶۹/ ۶۳ و ۸۹/ ۱۰۸.
۱۷. احتجاج ۱/ ۲۷۳، بحار ۴۴/ ۷۴.
۱۸. امالی شیخ طوسی ۳۵۷، بحار ۸۹/ ۱۸۶، مستدرک ۴/ ۳۳۴.
۱۹. تفسیر قمی ۲/ ۴۵۱، بحار ۲۳/ ۱۹۸ و ۸۹/ ۸۱.
۲۰. مراجعه شود به: تفسیر عیاشی ۱/ ۱۱، ۱۶۲، بصائر الدرجات ۲۰۳، تفسیر قمی ۱/ ۴۵۱، بحار ۲/ ۲۳۷ و ۲۳/ ۱۹۱ و ۱۹۱/ ۹۳ و ۸۹/ ۸۱، ۲۸۳، وسائل ۲۷/ ۱۹۸، مستدرک ۱۷/ ۳۲۶.
۲۱. ترجمه: ما بدان ایمان آوردیم، همه چه محکم و چه متشابه از جانب پروردگار ماست.
۲۲. النساء: ۸۳، ترجمه: اگر آن را به پیامبر و به اولوا الامرشان باز می گردانیدند، آنان که استخراجش می کردند از ایشان، آن را می دانستند.
۲۳. کتاب سلیم ۷۶۹، بحار ۳۳/ ۱۵۵.
۲۴. الدر المنثور ۲/ ۶.
۲۵. الدر المنثور ۲/ ۶، مسند أحمد ۲/ ۱۸۵، بحار ۳۰/ ۱۱۲، در این زمینه روایات دیگری نیز در کتب عامه آمده است، مراجعه شود به: کنز العمال ۱/ ۱۹۱ - ۱۹۳، مسند أحمد ۲/ ۸۱، مجمع الزوائد ۱/ ۱۷۱ و ...
۲۶. محاسن ۱/ ۲۶۸، بحار ۸۹/ ۱۰۰، وسائل ۲۷/ ۱۹۰.
۲۷. توحید شیخ صدوق ۹۰، وسائل ۲۷/ ۱۸۹، بحار ۳/ ۳۲۳.
۲۸. تفسیر عیاشی ۱/ ۱۷، وسائل ۲۷/ ۲۰۳، بحار ۸۹/ ۱۱۰، منیه المرید ۲۱۵.
۲۹. مراجعه شود به: منیه المرید ۳۶۸، عوالی اللآلی ۱/ ۱۷۴، وسائل ۲۷/ ۲۰۴، بحار ۳۰/ ۵۱۲ و ۸۹/ ۱۱۱، مستدرک ۱۷/ ۳۳۷.
۳۰. منیه المرید ۳۶۹، بحار ۸۹/ ۱۱۲.
۳۱. تأویل الایات ۴۶۲، بحار ۲۴/ ۳۳۵، مستدرک ۱۷/ ۳۱۶، احتجاج ۲/ ۳۲۷، بحار ۲۴/ ۳۲۲.
۳۲. کافی ۲/ ۶۳۲ - ۶۳۳، تفسیر عیاشی ۱/ ۱۸، نواب الأعمال ۲۸۰، عده الداعی ۲۹۹، محاسن ۱/ ۲۱۲، معانی الأخبار ۱۹۰، منیه المرید ۳۶۹، وسائل ۲۷/ ۱۸۳، بحار ۸۹/ ۳۹.

۳۳. المائدة: ۱۴، ترجمه: پس بخشی از آنچه را بدان اندرز داده شده بودند به فراموشی سپردند، و تو همواره بر خیانتی از آنان آگاه می شوی.
۳۴. وسائل ۲۷/ ۲۰۰، بحار ۹۰/ ۳ - ۴، ۷۷ به نقل از تفسیر نعمانی.
۳۵. وسائل ۲۷/ ۲۰۰، بحار ۹۰/ ۳ - ۴، ۱۲ به نقل از تفسیر نعمانی.
۳۶. إرشاد القلوب ۱/ ۷۹، منیه المرید ۳۶۹، بحار ۸۹/ ۱۱۱، وسائل ۲۷/ ۲۰۵.
۳۷. تفسیر عیاشی ۱/ ۱۷، بحار ۸۹/ ۱۱۰، وسائل ۲۷/ ۲۰۲.
۳۸. تفسیر عیاشی ۱/ ۱۷، جامع الأخبار ۴۹، مستدرک ۱۷/ ۳۳۴، بحار ۸۹/ ۱۱۰.
۳۹. تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام ۱۴، بحار ۸۹/ ۱۸۲، وسائل ۲۷/ ۳۳، ۲۰۱.
۴۰. کمال الدین ۱/ ۲۵۶، الغد القویة ۸۹، بحار ۳۶/ ۲۲۷، وسائل ۲۷/ ۱۹۰.
۴۱. کافی ۸/ ۳۱۱، تأویل الایات ۲۵۱، وسائل ۲۷/ ۱۸۵، بحار ۲۴/ ۳۳۷ و ۴۶/ ۳۴۹.
۴۲. بناء العقلة الفاطمية ۸۲.
۴۳. تفسیر عیاشی ۱/ ۱۸، وسائل ۲۷/ ۶۰، ۲۰۳، بحار ۸۹/ ۱۱۱.
۴۴. احتجاج ۲/ ۴۱۰، امالی شیخ صدوق ۶، توحید شیخ صدوق ۶۸، عیون أخبار الرضا علیه السلام ۱/ ۱۱۶، کشف الغممة ۲/ ۲۸۴، مشکاة ۹، وسائل ۲۷/ ۴۵، ۱۸۶، مستدرک ۱۷/ ۳۲۷، بحار ۲/ ۲۹۷ و ۳/ ۲۹۱ و ۸۹/ ۱۰۷.
۴۵. القيامة: ۱۹، ترجمه: شرح و بیان و توضیح آن نیز بر عهده ماست.
۴۶. النحل: ۴۴، ترجمه: و بر تو قرآن را نازل کردیم، تا برای مردم آنچه برایشان نازل شده است، روشن کنی و باشد که اندیشه کنند.
۴۷. النحل: ۴۴، ترجمه: و ما این کتاب را بر تو نازل نکردیم، مگر برای اینکه بیان کنی برای ایشان آنچه را اختلاف کردند در آن، و هدایت و رحمت برای گروهی که ایمان آرند.
۴۸. الأنعام: ۱۹، ترجمه: و این قرآن بر من وحی شده است که به وسیله آن شما را هشدار دهم و هر کس که به او برسد.
۴۹. بصائر الدرجات ۵۱۱، تفسیر عیاشی ۱/ ۳۵۶، تفسیر قمی ۱/ ۱۹۵، کافی ۱/ ۴۱۶، ۴۲۴، مناقب ۴/ ۱۸۰، ۲۸۴، ۳۷۸، تأویل الایات ۱۶۸، بحار ۹/ ۲۰۱ و ۲۳/ ۱۹۰ و ۸۹/ ۱۰۱.
۵۰. آل عمران: ۷.
۵۱. تفسیر عیاشی ۱/ ۱۶۴، بحار ۸۹/ ۹۲.
۵۲. تفسیر قمی ۱/ ۲، نهج البلاغه ۲۳۳، کافی ۱/ ۶۰.
- شرح نهج البلاغه ۹/ ۲۱۷، مستدرک ۱۷/ ۳۳۶، بحار ۳۱/ ۵۴۶ و ۸۹/ ۲۳، ۸۱، با کمی اختلاف.
۵۳. العمدة ۳۳۹.
۵۴. کافی ۱/ ۲۴۹، تأویل الایات ۷۹۶، بحار الأنوار ۲۵/ ۷۱، وسائل الشیعة ۲۷/ ۱۷۷.
۵۵. امالی شیخ صدوق ۶۴، بحار ۳۸/ ۹۴، همچنین مراجعه شود به: الصراط المستقیم ۱/ ۲۷۰، بشارة المصطفی صلی الله علیه و آله وسلم ۱۶، وسائل ۲۷/ ۱۸۶.
۵۶. احتجاج ۱/ ۶۰، التحصین ۸۳، روضة الواعظین ۱/ ۹۴، الیقین ۳۵۱، الصراط المستقیم ۱/ ۳۰۱، بحار ۳۷/



- ۲۰۹ / ۵۷. مائة منقبة ۱۶۱، المنقبة السادسة والثمانون.  
علاوه بر روایت فوق، علامه ابن شهر آشوب مازندرانی متوفی ۵۸۸ به نقل از شیخ مفید (متوفی ۴۱۳) و همچنین فقیه کبیر شیخ جعفر کاشف الغطاء رحمهم الله ادله دیگری در این زمینه ارائه داده‌اند، مراجعه شود به: متشابه القرآن ۲ / ۴۵ - ۴۴، کشف الغطاء ۲ / ۲۹۸.  
بعضی از دانشمندان در این موضوع کتابی مستقل به نام «أفضلية النبي صلى الله عليه وآله وسلم على القرآن المجيد» تألیف کرده‌اند، مراجعه شود به: فهرست نسخ خطی ناصیه لکهنو ۳۱۸، کشف الحجب ۴۴۷.  
۵۸. معانی الأخبار ۱۳۲، تأویل الآيات ۲۷۳، بحار ۲۵ / ۱۹۴.  
۵۹. بصائر الدرجات ۴۱۲؛ بحار ۲۵ / ۱۴۶.  
۶۰. بشارة المصطفى صلى الله عليه وآله وسلم ۳۰، بحار ۷۴ / ۲۷۷.  
۶۱. مناقب ۱ / ۲۸۵، غرر الحکم ۱۱۵، نهج البلاغة ۲۰۱، غرر الحکم ۱۱۵، شرح ابن ابی الحدید ۸۴ / ۲۳، بحار ۲۵ / ۲۹ و ۱۱۲ / ۲۹.  
۶۲. کتاب سلیم ۶۶۹، بحار ۳۳ / ۱۵۵.  
۶۳. الإسراء ۸۲، ترجمه: و از قرآن، آنچه شفا و رحمت است برای مومنان، نازل می‌کنیم.  
۶۴. بحار ۲۴ / ۱۱۲ و ۱۰۲ / ۸۹، تفسیر عیاشی ۲ / ۳۱۵، ۲۶۳.  
۶۵. مراجعه شود به: کافی ۱ / ۲۱۴ (باب فی أن من اصطفاه الله من عباده وأورثهم كتابه هم الأئمة)، بصائر الدرجات ۴۴ - ۴۶ (باب أنهم الذين قال الله فيهم إنه أورثهم الكتاب)، شواهد التنزيل ۲ / ۱۵۵ - ۱۵۷، بحار ۲۳ / ۲۱۲ - ۲۱۳ (باب أن من اصطفاه الله من عباده وأورثه كتابه هم الأئمة وأنهم آل إبراهيم)، در تفسیر المیزان آمده است: این روایات آن قدر زیاد است که به حد استفاضه رسیده است. تفسیر المیزان ۱۷ / ۴۵، ۵۰.  
۶۶. العنکبوت: ۴۹، ترجمه: بلکه قرآن آیاتی روشن در سینه‌های کسانی است که علم (الهی) به آنها داده شده.  
۶۷. کافی ۱ / ۲۱۳ - ۲۱۴، بصائر الدرجات ۲۰۴ - ۲۰۷ (باب فی أن الأئمة أوتوا العلم وأثبت ذلك في صدورهم)، تأویل الآيات ۴۲۳ - ۴۲۴، تفسیر فرات ۳۱۹، تفسیر قمی ۲ / ۲۷۸، دعائم الإسلام ۲۰ / ۴، مناقب ۴ / ۲۸۳، ۳۷۸، ۴۲۰، وسائل ۲۷ / ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۹، ۱۹۹، مستدرک ۱۷ / ۳۲۷ - ۳۳۰، بحار ۲۳ / ۱۸۹ (باب أنهم عليهم السلام أهل علم القرآن والذين أوتوه والمندزون به)، ۹ / ۲۲۹ و ۲۳ / ۲۰۷، ۲۴ / ۱۲۲ و ۶۶ / ۸۰ و ۹۰ / ۵۵، و...  
۶۸. العنکبوت: ۴۳، ترجمه: و این مثلها را ما برای مردم می‌زنیم و جز دانشمندان آن را درک نمی‌کنند.  
۶۹. الغارات ۱ / ۱۱۵، تفسیر قمی ۲ / ۱۴۸، تأویل الآيات ۴۲۲، بحار ۹ / ۲۲۹، ۲۴ / ۱۲۲ و ۲۳ / ۱۳۳.  
۷۰. التبيين ۱ / ۱، مجمع البیان ۱ / ۱۳، وسائل ۳۷ / ۲۰۴.  
۷۱. بصائر الدرجات ۱۹۶، تهذيب الأحكام ۶ / ۲۹۵، وسائل ۲۷ / ۲۶، ۱۸۶، بحار ۸۹ / ۹۸.  
۷۲. تفسیر عیاشی ۱ / ۱۶، بحار ۸۹ / ۹۶.  
۷۳. علل الشرائع ۱ / ۸۹، وسائل ۲۷ / ۴۷، بحار ۲ / ۲۹۲.  
۷۴. النساء: ۸۲، ترجمه: آیا در قرآن تدبیر و اندیشه نمی‌کنند؟! و اگر از جانب غیر خدا بود در آن اختلاف بسیاری می‌یافتند.  
۷۵. النحل: ۸۹، ترجمه: و کتاب آسمانی را بر تو نازل کردیم که روشنگر همه چیز است.
۷۶. البقرة: ۱۸۵. ترجمه: قرآن راهنمای مردم و آیات روشن هدایت و فرقان جداکننده حق از باطل است.  
۷۷. النساء: ۱۷۴، ترجمه: و ما به سوی شما نوری آشکار فرو فرستادیم.  
۷۸. فصلت: ۳، ترجمه: کتابی است که آیات آن به تفصیل بیان شده، قرآنی به زبان عربی، برای گروهی که می‌دانند.  
۷۹. النحل: ۱۰۳، ترجمه: و این قرآن به، زبان عربی آشکار است.  
۸۰. العنکبوت: ۶۹، ترجمه: و کسانی که در راه ما بکوشند، آنها را به راه‌های خویش هدایت خواهیم کرد.  
۸۱. تفسیر المیزان ۱ / ۶، ترجمه تفسیر المیزان ۹ / ۱۰ با حذف مثال‌های مترجم.  
۸۲. تفسیر المیزان ۳ / ۸۶، ترجمه تفسیر المیزان ۳ / ۱۳۳.  
۸۳. تفسیر المیزان ۳ / ۸۳ - ۸۴، ترجمه تفسیر المیزان ۳ / ۱۳۰ - ۱۳۱.  
۸۴. البته معلوم است که محکم و متشابه بودن نسبی است، چنانکه خود ایشان - در تفسیر المیزان ۳ / ۶۰ - ۶۴، ترجمه تفسیر المیزان ۳ / ۹۸ - این مطلب را پذیرفته است، و مقصود ما این است که این آیات یا اصلاً بر مقصود ایشان دلالتی ندارند یا از این جهت تشابه دارد، نه اینکه این آیات علی الاطلاق متشابه باشد.  
۸۵. مراجعه شود به الغارات ۱ / ۱۱۵، المحاسن ۱ / ۲۶۸، بحار الأنوار ۳۳ / ۱۳۳ و ۸۹ / ۱۰۰، وسائل الشیعة ۲۷ / ۱۹۰.  
۸۶. ترجمه: و همانا می‌دانیم که ایشان می‌گویند بشری او را آموزش و تعلیم می‌دهد، زبان کسی که این نسبت را به او می‌دهند عجمی، و این (قرآن به)، زبان عربی آشکار است.  
۸۷. ترجمه: تأویلیش را جز خدا و راستخان در علم (ریشه‌داران در دانش) کسی نمی‌داند.  
۸۸. نهج البلاغة ۴۷۳ - ۴۷۴، خصال ۲۳۳، تحف العقول ۱۶۶ کافی ۲ / ۹۲۲، بحار ۶۵ / ۳۸۴ و ۶۹ / ۹۰، ۱۲۲، ۱۱۸ - ۱۱۹.  
۸۹. محاسن ۱ / ۲۷۰، بحار ۸۹ / ۹۰، وسائل ۲۷ / ۱۹۲.  
۹۰. تفسیر المیزان ۳ / ۵۶ - ۵۷، ترجمه تفسیر المیزان ۳ / ۸۷.  
۹۱. الفین ۲۰۱ - ۲۰۰.  
۹۲. مراجعه شود به صفحه ۱۳۵.  
۹۳. تفسیر المیزان ۳ / ۵۶ - ۵۷، ترجمه تفسیر المیزان ۳ / ۸۷.  
۹۴. قرآن در اسلام ۲۷.  
۹۵. تفسیر المیزان ۳ / ۳۱، ترجمه المیزان ۳ / ۴۹.  
۹۶. تفسیر المیزان ۳ / ۳۱ - ۴۱، ۴۴ - ۴۷، ترجمه المیزان ۳ / ۴۹ - ۶۳، ۶۷ - ۷۲.  
۹۷. تفسیر المیزان ۲۰ / ۲۷۰، ترجمه تفسیر المیزان ۲۰ / ۶۳۸.  
۹۸. مانند سوره اسراء آیه ۱۰، سوره نازعات آیات ۵ - ۱، سوره طارق آیه ۷، سوره یسینه آیه ۱، مراجعه شود به: تفسیر المیزان ۱۳ / ۵۰ و ۱۷۹ / ۲۰، ۲۶۰، ترجمه تفسیر المیزان ۱۳ / ۶۸ و ۲۰ / ۲۹۰، ۴۳۱.  
۹۹. تفسیر المیزان ۲۰ / ۳۳۷، ترجمه تفسیر المیزان ۲۰ / ۵۷۲.  
۱۰۰. فاطر: ۳۲.  
۱۰۱. تفسیر المیزان ۱۷ / ۴۷ - ۴۶، ترجمه تفسیر المیزان ۱۷ / ۶۵ - ۶۶.
۱۰۲. البقرة: ۱۰۲.  
۱۰۳. تفسیر المیزان ۱ / ۲۳۴ - ۲۳۳، ترجمه تفسیر المیزان ۱ / ۳۵۱ - ۳۵۳.  
و در مورد آیه اخیر مراجعه شود به تفسیر المیزان ۱۰ / ۱۸۵، ترجمه تفسیر المیزان ۱۰ / ۲۷۴، تفسیر سوره هود آیه ۱۷.  
۱۰۴. الفین ۹۸.  
۱۰۵. تفسیر المیزان ۳ / ۸۶، ترجمه تفسیر المیزان ۳ / ۱۳۳.  
۱۰۶. النمل: ۸۲.  
۱۰۷. تفسیر المیزان ۱۵ / ۳۹۶، ترجمه تفسیر المیزان ۱۵ / ۵۶۷.  
۱۰۸. تفسیر المیزان ۱۸ / ۸، ترجمه تفسیر المیزان ۱۸ / ۸ - ۷.  
۱۰۹. تفسیر المیزان ۱ / ۹، ترجمه تفسیر المیزان ۱ / ۱۴.  
۱۱۰. مؤلف در رد چهارمین معنای متشابه گوید: لازم‌اش این می‌شود که آیات قرآن دو قسم محکم و متشابه نباشد، بلکه بین آن دو واسطه‌ای هم باشد که نه محکم است و نه متشابه. تفسیر المیزان ۳ / ۲۴، ترجمه تفسیر المیزان ۳ / ۵۲.  
۱۱۱. تفسیر المیزان ۳ / ۵۷، ترجمه تفسیر المیزان ۳ / ۸۹.  
۱۱۲. و اگر مراد ایشان آیات گذشته باشد، پاسخ آن در بخش دوم گذشت.  
۱۱۳. اصول الاستنباط ۱۶۱، اصول الفقه، مظفر ۱ / ۱۶۲ - ۱۶۳، کفایة الأصول ۲۳۵، مطارح الأنظار ۲۱۰، مفتاح الأصول ۱۶۰، محاضرات فی الأصول ۵ / ۳۰۹، منقذ الأصول ۳ / ۳۹۵ - ۳۹۴ و...  
۱۱۴. مفتاح الأصول ۲۶۵.  
۱۱۵. فرائد الأصول ۱ / ۵۸.  
۱۱۶. تفسیر المیزان ۳ / ۸۵، ترجمه تفسیر المیزان ۳ / ۱۳۲.  
۱۱۷. تفسیر المیزان ۳ / ۷۱، ترجمه تفسیر المیزان ۳ / ۱۱۰.  
۱۱۸. النساء: ۸۲.  
۱۱۹. نهج البلاغة ۶۱ احتجاج ۱ / ۲۶۱، کشف الیقین ۱۸۹، بحار ۲ / ۲۸۴.  
۱۲۰. تفسیر المیزان ۳ / ۸۳، ترجمه تفسیر المیزان ۳ / ۱۲۸.  
۱۲۱. تفسیر العیاشی ۱ / ۱۱، ۱۶۲، بحار ۶۶ / ۹۳ و ۸۹ / ۳۸۳ - ۳۸۲.  
۱۲۲. تفسیر المیزان ۳ / ۶۷، ترجمه تفسیر المیزان ۳ / ۱۰۴ - ۱۰۳.  
۱۲۳. احتجاج ۲ / ۴۶۰، عیون أخبار الرضا علیه السلام ۱ / ۲۹۰، کشف الغمه ۲ / ۲۹۴، بحار ۲ / ۱۸۵، و ۸۹ / ۳۷۷، وسائل ۲۷ / ۱۱۵، مستدرک ۱۷ / ۳۴۵.  
۱۲۴. تفسیر المیزان ۳ / ۶۸، ترجمه تفسیر المیزان ۳ / ۱۰۵.  
۱۲۵. تفسیر المیزان ۳ / ۸۷، ترجمه تفسیر المیزان ۳ / ۱۳۴ - ۱۳۵.  
۱۲۶. تفسیر المیزان ۳ / ۸۷، ترجمه تفسیر المیزان ۳ / ۱۳۴ - ۱۳۵.  
۱۲۷. نهج البلاغة ۱۹۲، بحار ۸۹ / ۲۲.  
۱۲۸. تفسیر المیزان ۳ / ۷۶ - ۷۷، ترجمه تفسیر المیزان ۱۱۷ / ۱۱۹.  
۱۲۹. مراجعه شود به بحار الأنوار جلد ۲۶، ینابیع المعاجز

تألیف علامه سید هاشم بحرانی.

قابل ذکر است که روایات بی‌شمار در سخن گفتن فرشتگان با امامان معصوم علیهم‌السلام به ما رسیده است که بنابر فرمایش شیخ مفید قدس سره، فق‌های امامیه و دانشمندان صاحب اثر شیعه آن را پذیرفته و به آن معتقدند بدون اینکه آن را «وحی» بدانند. مراجعه شود به: اوائل المقالات ۶۹، تصحیح الاعتقاد ۱۲۱، بحار ۲۶ / ۸۴ - ۸۳.

۱۳۰. مراجعه شود به استدلال ابن اذینه به مطالب همین روایت در دعائم الاسلام ۱ / ۹۲، بحار ۱۰۱ / ۲۷۲ - ۲۷۰، مستدرک ۱۷ / ۲۴۴ - ۲۴۸.

۱۳۱. کافی ۷ / ۷۸، وسائل ۲۶ / ۷۷.

۱۳۲. کافی ۱ / ۶۰ و ۷ / ۱۵۸؛ تهذیب الأحکام ۹ / ۳۵۷؛ محاسن ۱ / ۲۶۷؛ وسائل ۲۶ / ۲۹۳؛ بحار ۸۹ / ۱۰۰.

۱۳۳. محاسن ۱ / ۲۷۰، بحار ۸۹ / ۹۰، وسائل ۲۷ / ۱۹۲.

۱۳۴. وسائل ۲۷ / ۱۹۲.

۱۳۵. احتجاج ۲ / ۳۲۲، محاسن ۱ / ۲۶۹، کافی ۱ / ۶۰ و ۵ / ۳۰۰، بحار ۸۹ / ۸۲.

۱۳۶. تفسیر المیزان ۳ / ۸۶ - ۸۷، ترجمه تفسیر المیزان ۳ / ۱۳۳ - ۱۳۵.

۱۳۷. روایت آن گذشت.

۱۳۸. تفسیر المیزان ۱ / ۱۲، ترجمه تفسیر المیزان ۱ / ۱۸.

۱۳۹. تفسیر المیزان ۳ / ۸۶ - ۸۷، ترجمه تفسیر المیزان ۳ / ۱۳۳ - ۱۳۵.

۱۴۰. دو سطر اخیر ترجمه از ما است چون این قسمت از ترجمه تفسیر المیزان با متن المیزان: «لوروده من طریقه المتعین له» سازگار نبود.

۱۴۱. در بسیاری از روایات آمده است که اهل بیت علیهم‌السلام فرموده‌اند: ما به رأی خویش چیزی نمی‌گوییم و گرنه ما هم هلاک می‌شدیم. آنچه از ما می‌شنوید از رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است. خداوند امر دین خود را به هیچ کس واگذار نکرده حتی به فرشتگان مقرب و پیامبران مرسل علیهم‌السلام.

سفیر خاص امام زمان علیه‌السلام جناب حسین بن روح رحمه‌الله کلامی دارد قریب به این مضمون که: اگر من به فجیع‌ترین کیفیت نابود شوم بهتر از آن است که در دین خدا به رأی خود و از پیش خود چیزی بگویم.

روایات دیگری نیز در این زمینه وارد شده است، مراجعه شود به:

کافی ۵۸ / ۶۲ و ۷ / ۳۶۲، ۸ / ۱۱۷، الاختصاص ۲۸۱، قرب‌الإسناد ۴۷، تهذیب‌الأحكام ۱۰ / ۱۶۸، محاسن ۱ / ۲۱۰، بصائر‌الدرجات ۲۹۹ - ۳۰۱، ۳۸۷ - ۳۸۸، تفسیر عیاشی ۱ / ۱۶۸، کمال‌الدین ۱ / ۲۱۷، وسائل ۲۷ / ۳۵، احتجاج ۲ / ۴۷۱، علل‌الشرائع ۲۴۱، الغیة شیخ طوسی ۳۲۵ - ۳۲۶، کمال‌الدین ۲ / ۵۰۷، الدعوات ۶۶ منتخب الانوار المضيئة ۱۱۵ بحار ۲ / ۱۷۲ - ۱۷۶، ۲۹۹، ۳۱۴ و ۱۱ / ۴۸ و ۳۳ / ۲۲۵ و ۴۴ / ۲۷۳.

۱۴۲. کافی ۵ / ۸ - ۵ بحار ۷۵ / ۲۱۴ - ۲۱۳.

۱۴۳. تفسیر المیزان ۵ / ۱ - ۵، ترجمه تفسیر المیزان ۱ / ۹ - ۱۰.

۱۴۴. تفسیر المیزان ۳ / ۲۱، ترجمه تفسیر المیزان ۳ / ۳۱.

۱۴۵. التبیان ۵ / ۵ - ۶ بنابر گفته شیخ یوسف بحرانی قدس سره و دیگران، جماعتی از شخصیت‌های علمی این مطلب را پذیرفته‌اند. مراجعه شود به الحقائق‌الناضرة ۱ / ۳۲ و نور البراهین سید جزائری ۱ / ۱۸۱. در همین زمینه

مراجعة شود به عدة الأصول شیخ طوسی ۱ / ۴۹، ۵۱.

۱۴۶. قرآن در اسلام ۲۷.

۱۴۷. تفسیر المیزان ۳ / ۶۹، ترجمه تفسیر المیزان ۳ / ۱۰۷.

۱۴۸. نهج‌البلاغه ۱۲۵، شرح ابن ابی‌الحدید ۶ / ۴۰۳، توحید شیخ صدوق ۵۳، اعلام‌الدین ۱۰۳، تفسیر عیاشی ۱ / ۱۶۳، بحار ۳ / ۲۵۷ و ۴ / ۲۷۶ و ۵۴ / ۱۰۶ و ۸۹ / ۱۰۹، مستدرک ۱۲ / ۲۴۷.

۱۴۹. معانی الأخبار ۳۹۰، بحار ۲ / ۱۱۷.

۱۵۰. کافی ۸ / ۳۱۱، تأویل‌الآیات ۲۵۱، وسائل ۲۷ / ۱۸۵، بحار ۲۴ / ۲۳۷ و ۴۶ / ۳۴۹.

۱۵۱. النحل: ۴۴.

۱۵۲. النحل: ۴۴.

۱۵۳. ترجمه تفسیر المیزان ۳ / ۱۳۱.

۱۵۴. تفسیر المیزان ۳ / ۸۳ - ۸۵، ترجمه تفسیر المیزان ۳ / ۱۲۹ - ۱۳۱.

۱۵۵. النحل: ۶۴.

۱۵۶. الحذیذ: ۹.

۱۵۷. النحل: ۴۴.

۱۵۸. تفسیر المیزان ۱۲ / ۲۶۱، ترجمه تفسیر المیزان ۱۲ / ۳۸۰.

۱۵۹. احتجاج ۱ / ۲۵۳، توحید شیخ صدوق ۲۵۴ - ۲۶۳، بحار ۸۹ / ۴۵ - ۴۶ و ۹۰ / ۱۲۰، ۱۲۷ - ۱۳۶، وسائل ۲۷ / ۱۹۴.

۱۶۰. تفسیر المیزان ۳ / ۲۳، ترجمه تفسیر المیزان ۳ / ۳۴.

۱۶۱. الحشر: ۷. ترجمه:

۱۶۲. مستفاد از برخی روایات این است که این آیه مثل بحث امامت را نیز در بر می‌گیرد، مراجعه شود به تفسیر فرات کوفی ۴۷۵، تفسیر عیاشی ۱ / ۱۶۷، تفسیر قمی ۲ / ۳۰۰ - ۳۰۱، بحار ۲۹ / ۱۹ و ۳۹ / ۲۳۲ - ۲۳۳.

۱۶۳. تفسیر قمی ۲ / ۴۲۵، وسائل ۲۷ / ۲۰۵، بحار ۲۴ / ۷۱ و ۵۱ / ۴۹.

۱۶۴. محاسن ۱ / ۲۶۸، بحار ۸۹ / ۱۰۰، وسائل ۲۷ / ۱۹۰.

۱۶۵. وسائل ۲۷ / ۲۰۰، بحار ۹۰ / ۴ - ۹، ۱۲ به نقل از تفسیر نعمانی.

۱۶۶. امالی شیخ طوسی ۳۴۳، ۳۵۳، تأویل‌الآیات‌الظاهرة ۵۷۸، التحصین، ابن طائوس ۵۴۲، ۵۴۴، کشف‌الغمه ۱ / ۳۴۶، کشف‌البیّن ۲۷۸، البیّن ۱۵۹، إرشاد‌القلوب ۲ / ۲۳۷، بحار ۱۸ / ۳۷۱ و ۲۴ / ۱۸۱ و ۳۶ / ۱۵۹ و ۳۷ / ۳۹۱ و ۴۰ / ۱۳.

۱۶۷. العنکبوت: ۴۹.

۱۶۸. تفسیر المیزان ۱۶ / ۱۴۲ - ۱۴۳، ترجمه تفسیر المیزان ۱۶ / ۲۱۳.

۱۶۹. بصائر‌الدرجات ۲۰۴.

۱۷۰. بصائر‌الدرجات ۲۰۵.

۱۷۱. وسائل ۲۷ / ۱۹۸ (چاپ آل‌البيت علیهم‌السلام)، ۱۸ / ۱۴۶ (چاپ اسلامیة).

۱۷۲. تفسیر المیزان ۳ / ۷۶ - ۷۷، ترجمه تفسیر المیزان ۳ / ۱۱۷ - ۱۱۹.

۱۷۳. تفسیر المیزان ۳ / ۸۳، ترجمه تفسیر المیزان ۳ / ۱۲۹.

۱۷۴. در تفسیر المیزان آمده است: متشابه آن آیهای است که اولاً دلالت بر معنا داشته باشند، وثانیاً معنایی را که می‌رسانند محل شک و تردید باشد، نه لفظاً آیه تا از راه

قواعد و طرق معمول در نزد اهل زبان تردیدی که از ناحیه

لفظ ایجاد شده بر طرف نشود، مثلاً اگر لفظ عام است

به مخصصش ارجاع دهد، یا اگر مطلق است به مقیدش

برگرداند، و یا به نحوی دیگر لفظ را روشن و بدون تردید

سازد. تفسیر المیزان ۳ / ۴۱، ترجمه تفسیر المیزان ۳ / ۶۳

۱۷۵. النساء: ۸۲، ترجمه: بگو: آیا خدا به شما اجازه داده یا

بر خدا دروغ و افترا می‌بندید؟

۱۷۶. الإسراء: ۳۶. ترجمه: و چیزی که به آن علم و

آگاهی نداری پیروی مکن.

۱۷۷. آیا کسانی که در معارف دینی تمسک به کتاب و

سنت کرده و از کلمات نورانی عدل قرآن و همسنگ آن

یعنی اهل‌بیت علیهم‌السلام - که به طریق معتبر روایت

شده باشد - پیروی می‌کنند؛ با حشویه‌ای که برای عقل

هیچ ارزشی قائل نیستند و هر روایتی را پذیرفته و فرقی

بین صحیح و ضعیف و درست و نادرست آن نمی‌گذارند

و حتی روایات متناقض را صحیح دانسته و به آن اخذ

می‌کنند، یکسان هستند؟! آیا می‌توان گفت شیخ طوسی و

سید مرتضی و علامه حلی و... و همه اصولیین که قائل به

اختصاص حجیت به ظواهر هستند، چون نظریه استقلال

قرآن را نپذیرفته‌اند، اخباری هستند؟!

۱۷۸. البیان فی تفسیر‌القرآن ۲۸۷، همچنین مراجعه شود

به کلام شیخ در فرائد‌الأصول ۱ / ۵۸.

۱۷۹. فوائد‌الأصول ۳ / ۱۳۶.

۱۸۰. دو سطر اخیر ترجمه از ما است چون این قسمت از

ترجمه تفسیر المیزان با متن المیزان: «لوروده من طریقه

المتعین له» سازگار نبود.

۱۸۱. تفسیر المیزان ۳ / ۸۶ - ۸۷، ترجمه تفسیر المیزان ۳ / ۱۳۳ - ۱۳۵.

۱۸۲. تفسیر المیزان ۳ / ۷۰، ترجمه تفسیر المیزان ۳ / ۱۰۷.

۱۸۳. کافی ۱ / ۲۴۵، بحار ۲۵ / ۷۶.

۱۸۴. الفین ۹۸.

۱۸۵. خلیفات کتاب مأساة الزهراء علیها‌السلام، سید جعفر

مرتضی ۳ / ۱۴۹.

۱۸۶. تفسیر المیزان ۳ / ۸۷، ترجمه تفسیر المیزان ۳ / ۱۳۳ - ۱۳۵.

۱۸۷. حاشیه کفایه ۲ / ۲۰۸.

۱۸۸. مثال است برای جایی که خطاب متوجه کسی باشد،

ولی مقصود اصلی او نباشد.

۱۸۹. در وجه جمع مذکور به مصادر ذیل نیز مراجعه شد:

قوانین‌الأصول ۱ / ۳۹۷ - ۳۹۸، الفصول‌العروبة ۲۴۱،

کفایة‌الأصول ۳۸۱ - ۳۸۳، حواشی مشکینی ۳ / ۲۰۵،

۲۱۱، بحر‌الفوائد ۸۸، درر‌الفوائد ۲ / ۳۴، إفاضة‌العوائد

۲ / ۵۹ - ۶۰، أجود‌التقریرات ۲ / ۹۲، نهاية‌الأفکار ۳ /

۹۲، فوائد‌الأصول ۳ / ۱۳۶ - ۱۳۷، الحاشیة علی‌الكفایة

تقریرات آیة‌الله بروجردی ۲ / ۷۱، حقائق‌الأصول ۲ /

۸۵ - ۸۶، أصول‌الفقه ۵ / ۱۵۹، دراسات فی علم‌الأصول

۳ / ۱۳۰ - ۱۳۳، مصباح‌الأصول ۲ / ۱۲۵، الهدایة فی

الأصول ۳ / ۱۳۳.